کتابخانه مجلس شورای ملی
خطی - «فهرست شده»
۵۶۸۴

بازرسی شد
۲۷ - ۳۶

بازدید شد

۵۸۱۹

کتابخانه مجلس شورای ملی
کتاب حقیقة الجواهر
مؤلف محمد بن منصور
موضوع
شماره قفسه ۵۶۸۴
شماره ثبت کتاب
۸۲۴۶
۶۱۸۴۷
۴

خطی - فهرست شده -
۵۶۸۴

بازرسی شد
۲۷ - ۳۶

دید شد
۱۳۸

۵۸۱۹

کتابخانه مجلس شورای ملی

کتاب حقیقة الجواهر

مؤلف محمد بن منصور

موضوع

شماره قفسه ۵۶۸۴

شماره ثبت کتاب
۸۲۴۹
۶۱۸۴۷

خطی - فهرست شده -
۵۶۸۴

۲۸۷۱

بسم الله الرحمن الرحیم

ستایش و سپاس بی اندازه و قیاس صانعی را که جوهر صنعتش
بازار کاینات بجواهر ثوابت و سیارات آراسته و نشت
حاکمی که از صیرفی صنعش دینار آفتاب و درم کواکب در
بازار روزگار روان گردانید مبدعی که درج سمای سپهر
از دراری پر کرد و گنجینه سینه عارف از معارف پر گوهر
ساخت حکیمی که جوهر جان پاک را با قوام عشق در هوا و آب
و خاک پیوند داد و از ازدواج ایشان انسان عظیم الشان
که اعجوبه های نادره دوران است از شبستان عالم بجلوه گاه وجود
آورد معبودی که عامه عباد را سبحه هزار دانه تکلیف بر دنی

لذا خته

لذا خته دار العباده کون و فساد در ستاد در هنگام سجده نوازی
مشتی خاک را از افلاک که رتبه محمود و مسجود ملاء اعلی گردانیده
و در مقام بی نیازی پیکر رعنای منظر انسانی را شربت جام چشانیده
با خاک راه برابر ساخت عالم آرایی که شمع کافوری صبح از
شعله آفتاب روشن کرد و هوای دلکش بچراغ لاله
منور و مزین گردانید خوشنویسی که [illegible] نقش بر آب زد و در
خوشاب حادث شده [illegible] رنگ آمیزی که داد
زر مغربی بتکوین [illegible] شعر قطره آب که از [illegible] پاکیزه
در کف [illegible] لؤلؤ مرجان گردد پاره خون که چند [illegible]
یمنی گوهر از شعاع [illegible] گردد درود نامعدود
و نثار [illegible] سالاری که [illegible] وجود که تا [illegible] نظر کیمیا
اثرش وجود [illegible] را با زر برابر کرد و جوهر شناسی که
در یکتایی با همتایی وحدت از [illegible] بحر عمیق [illegible]
نمود خواجه که چهار سوی پر سودای عشق و هوا از قدوم
مقدسش رونق و رواج یافت باریک بینی که دیده [illegible]

دور بمن را کحل الجواهر ما زاغ البصر مکحل ساخته اند و دیده
امروز از مشاهده احوال فردا بهره گرد و مستفید گشتی که اطناب
خیام دولت و شوکت از فضای فراخ پهنای جهان پا
گذار نهاده باد و تا در دوام و خلود استقرار گیرد و چند پایه قدرتش
از زروان نه پایه افلاک گذشت و دامن پاکش از توده خاک
این مغاک آلوده نگشت چابک سواری که خرد دوراندیشش
گرد دامان شهسوار او رسیدن نتوانستی رفتاری که پیکان تیز تک
وهم و گمان از دیدن در رکاب او عاجز آمدند مایه امید
دیتیم صدف وجود را در یتیم نظر حقیقت بینش از کون و مکان
گذشته در اوج لامکان جولان میکند و تحت شریف و درتش
زهره را آتش گر بکاوش نزده گرد جهان بیک دانه راهنماها که
رستگاری آدم از ظلمات عدم به پرتو نور بخشش او بود مشکل
گشائی که خلاص عالم از غرق اعظم بوسیله سفینه او خواهد

شعر

ز ظلمات عدم بی لطف او نرستی آدم   چراغی بود در دستش
هم از نور رخ گشت   چو چرخ را کجا بود یارای فتوت را

شود گسترده

شود گسترده آن نعمت الطوفی گنگ محرم رازها مع الله مظهر
اسم اعظم الله الناسک لله السالک فی الله العارف بالله العدم
الاوحدی الواقف جمال الغیب علیه درر الصلوات و تحف التحیات
و علی آله و صحبه جواهر معدن الدرایه و نجوم فلک الهدایه و بعد
چون اقل الخلیقه بل لاشیء فی الحقیقه محمد بن منصور مامور شد بکه رساله
در بیان احوال جواهر ترتیب نماید و بر عقلاء مخفی نیست که از اشرف
وابشا و احسن و ابهی جواهر باهره جوهر وجود ما وجود در درج خلافت
گوهر کان معرفت واقف است چه در دریای کون وجود گوهری و چه
گوهر کوه با شکوه شوکت و عظمت دری چه دریا و چه کوه عالمی اکنون
یا از آغاز بنی آدم را که ره وجهانها در کسوت انسانی مخفی گشته شعر
بحر اعظم در نمی پنهان شده   در سه گز تن عالمی پنهان شده   یک دهان
خواهم به پهنای فلک   تا بگویم شرح آن رشک ملک لا جرم بندی
از احوال این جوهر عالی در سلک احوال جواهر غالیه کشیده در دو فصل
فصل اول در معنی این در لطیف و مصدر این جوهر منیف بحقیقت
دریا نوالیست که نقش خیال تصور شبیه و مثال او نتواند کرد و شاهوار

عطا بخش گیتی دار که چشم روزگار در سیح قرن قرن او ندیده
و نخواهد دید همای همایش بیضهٔ ملک هفت اقلیم را زیر بال گرفته
از فساد و تباه نگاه میدارد و نهیب عدل مش از سر عدل لشکر جرار
ظالمان دادخواه مینماید مانهٔ جبروتش سکن خورشید پایمال کرد گرمی
سر چشمه ابد ظالمان نهال دو دستش مرتبه بلند شده که دست حوادث زمانی
بآن نمی رسد و پایهٔ قدرتش چندان ارتفاع هم که بر زوان نردبانه گردون
بر آن می جوید آب تیغش در جوئبار حلقی گل سرخ می پرورد و چون
مورچه جوهر شمشیرش منفور میخورد و صدمهٔ گرز گرانش دم صبح در سینه
شام می شکند و شمع خون افکنش خون شفق از دیده خورشید می چکاند
چابک سواری که اگر باره ما در عرصه رانهد بد از مرکز خاک بالای
افلاک جهاند کمند اختر فگن اگر کمند کی تازا در گردن ایام گذشته افکند
ایام گذشته را باز گرداند شعر زهامون شبتره بر چرخ بر کند بر مهر خشم
سوزنی بتیر هرچند دور زمان لعبتین اختر ازادر طاس گردون
گردانید لعبتی که خلاف مراد او نشد صورت نبست و چون که شاهان
جنگ [illegible] چوبی رخ نوی او نهادند ایشان را بیک دست برد

از این

از این دولت ساخته و بیاری سبل ملک له اخته عرصهٔ عرض کبریا
بستان رایش بنصرت و فیروزی هم رکاب و لوامنش عجب است
که رای پرور بخت جوانش با وجود شیبی و شباب ارای و رضیی
بلند مند شعر برزم اندرون زهر تریاق سوز به بزم اندرون ماه گیتی فروز
نماینده شب بروز سفید گشاینده گنج مهر از امید فزاینده گرد
آوردگاه فشاننده خون زار سیاه صحیفهٔ ضمیر منیرش نسخهٔ حقایق
و لوح خاطر خطیرش مهبط انوار دقایق علمای عصر از فیض کلمات
حکمت آمیزش حل مشکلات می کند و فضلای دهر از ریز جواهر
گوهر افشانش کشف معضلات مینمایند السلطان الاعظم الاکرم الخاقان
الاوحد الافخم مجد و مراسم الملة المحققه محرر از الدولة الواسعه موعود
الامامه الباتعه مغفی النعم السابغه مستنزل الدهر عن طباعة الاسنه المؤید
اللابدیه السلطان بن السلطان ابی السلطان ابوالفرمیا ارهان خلد الله
هر انقان زمانه واقف عالم نزالة واحسانه وصف دوم در وصف صاحب
دولت که قاف تا قاف جهان از حسن و الطاف بیکران او محفوظ
گشته اند و هماره رعایا در کنف حفظ او از غصه اعتراضات محفوظ

ما مزه اگر شحنهٔ قهر را فرمان دهد گنبد گردون ویران گردد و اگر معمار
مهرش را اشارت نماید رخنه فاخته‌های حوادث زمان مسدود گرداند
جریان حاملش پشت غیش از پنجه گرگ شانه بکند و مرغان الطافش
میهمان را از بیهوشی و هیوند بیگانه نکرداند که اگر تیر زرین کافه
برابار را الغیب شیره ولطف عمیقش قضای حوایج عامه خلایق را کفیل گشته
شعر عقد مروارید شد قطره باران اگر از کف دریا نوالش بخشش
آموزد سحاب رای ملکش بالشت سروری بایه قدرش فرق فرقدی
در ایام معدلتش جز ساغر شراب که غارت عقول بکند تاراج کننده
دلپذیری کاه ربا کرا مارای ربودن کاه رکب خفته و آشوب جز در چشم و
زلف بتان یافت نشود و سیلاب سرشک جز در چهره عشاق صورت
نمی‌بندد و در چمن دهر غیر غنچه کل خونین دلی کو و درد او جز ساغر غم
کاهی کی یافت شعر لطفش بجرم چاره بیچاره کند عدلش ستم از زمانه
آواره کند در موسم عدل او سیاره بجود ای پاره که برای کمر پاره کند
شاه جمشید بزم رستم رزم سکندر شکوه دارا دارا و دهر شجره خلافه
شجرة الدولة العدل والرافة آیة الله مبین رایة المهتدی فی اعلاء کلمة

حرره فقیر ... بعد ...

سمی فخر

سمی خلیل الرحمن ابو الفتح خلیل بهادر خان آن خلیلیست که حق
قدم در میدان روزگار نهاده و بنیان عز و رونق اسلام طلبی با مدار
ابراهیم وار پاره پاره کرده و دشمنان دولت قاهره را خذلهم الله
مقهور و مغلوب ساخته ارکان و مبانی آواره ساخته است فلله الحمد
و سلطانه و امن علی عامة العباد بره و احسانه ما خرج القدر الی الصدق
و وقع السهم علی الهدف بر آنکه رقم ای رساله ریخته شده دو مقاله است
مقدمه در مراد اجسام معدنیات و کیفیت انشای و امور متعلقه آن مقاله اولی
در جواهر و ... مشتمل است و خاتمه باب اول در مروارید باب دوم در یاقوت
باب سیم در زمرد باب چهارم در زبرجد باب پنجم در الماس باب ششم
در عین الهر باب هفتم در لعل باب هشتم در فیروزه باب نهم در بیجاده
باب دهم در عقیق باب یازدهم در شبه باب دوازدهم در جزع
باب سیزدهم در مغناطیس باب چهاردهم در سنباده باب پانزدهم در دهنه باب شانزدهم
در لاجورد باب هفدهم در مرجان باب هژدهم در یشم باب نوزدهم در بلور
باب بیستم در دهنج مفرقه و بسیت جواهر ما لم یذکر خاتمه
در فلزات و در دی انگشت است و خاتمه مقاله دوم در طلا باب اول
در نقره باب دوم در مس باب سیم در قلع باب چهارم در اسرب

باب پنجم در آهن باب ششم در حار چینی باب هفتم در حرکات
از فلزات و نسبت ایشان با یکدیگر خاتمه موجود از عقل بیرون نباشد
واجب الوجود والا ممکن الوجود و اگر در موضوع باشد عرض بود
والا جوهر و جوهر اگر قابل ابعاد نباشد که به جهت تقاطع نزد اقسام
در وی فرض کنند مجرد بود والا جسم و جسم اگر مرکب از اجسام
مختلف الطبایع نباشد بسیط بود والا مرکب و مرکب یا از کیفیت مستتبع
صورت نباشد به هیچ وجه مانند بخار و دخان یا باشد و دیگر مرکب او
مستتبع صورت باشد اگر آن صورت حافظ نسبت ترکیب و مبدأ
تنمیه و تولید مثل احساس و حرکت ارادی و نطق نباشد آن
مرکب انسان بود و اگر از جمله مبادی نطق نباشد حیوان بود و اگر بود
و اگر مبدأ احساس و حرکت ارادی هم نباشد نبات است اگر مبدأ تنمیه
و تنمیه و تولید نیز نباشد جسم معدنی بود و جسم معدنی چهار قسم است
دایم و مجرد و ملح و کبریت زیرا که جسم معدنی یا قوی الترکیب است
یا ضعیف الترکیب و قوی الترکیب منطرق است یا غیر منطرق و ضعیف
الترکیب یا منحل شود به جهت رطوبت به سهولت مانند نمک و زاج
یا نشود بواسطه دهنیت که در اوست مانند کبریت و زرنیخ اول قسم

اول است

اول است دوم دوم و سیم سیم و چهارم چهارم و مراد
اقسام اربعه مذکور جواهر اجسام اند لیکن آن جواهر آنها که ماده
اجسام واقع است امتزاج شده بجواهر آنها از سنگ سپید
ازانکه از امتزاج حرارت نضج یافته اکثر آن بواسطه مصادفه برودت
منعقد شده و بعضی بسبب ... و غیر منعقد مانده و از جمله
عدم انعقاد ایشان بعضی اجسام ذائبه منطرق داریم و جواهر
اما که ماده اجساد است بجهة از نضج بسبب ... بجهت انعقاد
یافته و منعقد شده بجواهر آنها و بواسطه آنکه در وی اسیم جزوی
غیر منعقد مانده اجساد رسد لیکن نطرق ندارند و چون انعقاد اجساد
بسبب برودت است که از آنچه شود ترکیب به تحلیل بخلاف بعضی منطرقات
که در کم اختلاف آن امتزاج بجهة ... و آن جواهر ... که ماده انعقاد
است مانند نشادر و نشادر از اختلاط بخار لطیف که از آن اسر بواسطه
برودت انعقاد یافته و مختلف بجواهر ارضی شده و چون نار ... نشادر
شیر از ارضیه اوست با تحلیله منعقد شود و دیگر ماده راجات است
مشتمل بر ملحیه و کبریتیه و مجربه دارد و در ... بعضی اجساد را ...

هم اینست مقصود در مطولات مذکور است و آن جوهر را باید که ماده
کبریت است بواسطه استیلاء حرارت پخته شده با جواهر لیماویه را
برجهی که از امتزاج ایشان دهنیت گوگردی پذیرفته لهذا آن مصارفه
برودت اتحاد یافته و چون ماده جماد ذائبه منحل زیبق با جوهری
مشابه زیبق شود زیبق باشد به او ماده سایر جماد ذائبه گردد و جوهر
معلوم شد که زیبق برانچه کبریت منعقد شود پس ترکیب ایشان از زیبق
و کبریت باشد بر وجوه مختلفه اگر ماده هر دو پاک و صافی بود و گرمی
که منعقد شود سفید و پاک و صاف باشد از ایشان نقره متولد شود
و اگر کبریت قوه صباغه داشته باشد طلا گردد یا به و اگر در وی قوه
محترقه نحاسی ماهی شود و اگر یکی واحد از کبریت عاقد و ماده
منعقده با جزای ارضی مخلوط باشد آهن گوگردی پذیرد و اگر عاقد ماده
مخلوط ضعیف بود اسرب و در وجه آید و در ابطه ضعیف عاقد
العقاد اسرب اسوار و حکم ... مقاله کیمیا گران از ترکیب زیبق
و کبریت جواهر چند ممتاز شد که این جواهر را مناسبت تامه با فلزی
اجساد ذائبه است چنانکه ظاهر شود که اجساد مذکوره مرکب

از زیبق

از زیبق و کبریت لهذا یکی فعل صانع مرتبه فاعل طبیعت نرسد
و از اینجاست که شیخ ابو علی سینا در کتاب شفا بیان کرده که کیمیا
گران را دست نیست که قلب حقایق نمایند قلب حقیقت و ماهیت دیگر
بر آن دست نرسد به تغییر کیفیات و صفات است مثلا میتوانند که مس را
سرخ زرد کنند تا مشابه طلا شود یا سفید کنند تا مانند نقره گردد و همچنین
قادرند که اکثر عیبهای رصاص را زایل کنند و لیکن قوه عقول به تغییر
نسبت فصول نمی‌رسد مقاله اما در جواهر لفظ جواهر که موضوع است باز اعم
جوهر است با تخصیص یافته با حجار شفاف نامی چنانکه لفظ در دله موضوعست
باز اعم اشکوفه تخصیص یافته لفظهای متفرق ... که از آن مروارید لؤلؤ لؤلؤ
نثر کرده و بعضی لفظ آنکه لؤلؤ مخصوص به ثبت مقصد اول در ...
مروارید افخر سایر جواهر است و بعضی بر آنند که از جنس استخوانست واو
سحاب است و رنگ مختلف شود بر شاهوار که سفید و صافی و براق ابدانست
و آن را با اعتبارات مختلف در خوشی آب و تحجر و غیران ...
که سفیدی او با سرخی و زردی آمیخته است و بعضی که سفیدی او مایل بزردی
و دوری که او را زردی بود که سرخی رسته و آسمان گون که سفیدی او

بگردی مزدوج بود و طاووسی که سفیدی او بیشتر و سرخی و سیاهی زند و
رماوی که سفیدی او بگردی زند و در جایی که سفیدی او به سیاهی آمیخته بود
و در جایی سرخ را از سرخی تیره گون را خاکی گویند و سرخ آبدار که در یکتا در جز
صاف زند و سیاه آبدار که رنگ او بسیاهی زند و شمعی که رنگ او میانه زردی
و سبزی زند و شفاف گردد و در خامی و بعضی که تیره و بی آب بود و خوشگان
که خود خوش آب بود و گاه باشد که طبقه محیط برنگی و طبقه محاط برنگ دیگر بود مثلا
محیط زرد بود و محاط سفید و بحسب شکل منقسم شود بمدحرج که گرد و
غلطان باشد بیشتر بود و مضرس که اضلاع مدور و اضلاع مسطح باشد و شلغمی که
زیر او مثل آن استدارتی و عرضا مستدیر باشد و فوق آن به تقلیب [illegible]
آن با سقاطت مایل بود و عدسی که با وجود استدارت مذکوره سر و بالای او
مساوی باشد و بعضی که مدور و مسطح است که سر بالای او را از بن ما [illegible]
بود و بعضی اسطوانه شکل را زیتونیا گویند و اگر سر بالای او فراخ تر بود دیگر
بود شیری خوانند و دو [illegible] که سر بالای او تیج و برابر آن [illegible] دارد
دونا که طول او از عرض کمتر بود و مخروط که مدور [illegible] منفذ وراء [illegible]
سر تنگ است و شمعی که مخروطی طولانی است فی غریبه [illegible] بتعداد [illegible]

کرده

کرده قاطع است و نیم روی که مثابه نصف کره است و منوس که با عددی
انهاست و گاه باشد که دو نیم روی مرتب با هم [illegible] وصل شده باشد و گاه
باشد که بر دانه در لفظ [illegible] اگر بر دو دانه را بجهت [illegible] دو [illegible] الایام
تمیز قسم لالیا به نه غربال منقسم دو شد و لهذا ازان غربالها زیاده کرده تا به
یازده غربال رسید و طرد چنانست که غربالها از مس یا از برنج آنها
میسازند و به ترتیب در اندرون یکدیگر می نهند که چشمه تنگ و فراخ
چشمه بالا و لالیا از اطراف بغربال اعلی [illegible] که از چشمه هم بیرون
روند آن را تحت الغربال [illegible] گویند و چون آنها را از غربال منفرد
سوراخ [illegible] کرد در [illegible] و [illegible] چشم استعمال می کنند و آنچه
در غربال اول چشمه آن از همه خردتر است آن را هزار و دویستی که
هزار و دویست عدد از آن [illegible] مثقال باشد و آنچه در غربال دوم
می ماند پانصدی و آنچه در غربال سیم می ماند چهارصدی و آنچه در غربال
چهارم می ماند سیصد و پنجاهی و آنچه در غربال پنجم می ماند سیصدی و آنچه
در غربال ششم می ماند دویست و پنجاهی و آنچه در غربال هفتم می ماند دو [illegible]
[illegible] و آنچه در غربال هشتم می ماند صد و هشتادی و آنچه در غربال نهم می ماند

حبه دنگای دانکه در غربال دهم می ماند حبه ونیم و دانکه در غربال نهم
می ماند صدی و دانکه در غربال دوازدهم می ماند هشتادی یا نودی و دانکه
در غربال سیزدهم می ماند هفتادی و دانکه در غربال چهاردهم می ماند بیستی
باشد و دانکه در غربال پانزدهم که چشمه آن از چشمه همه اوسع است چهلی
و از جهت حساب می گزینند و از آن جمله هر دو دانه را که مناسب یکدیگر باشند
زوجها گویند و آن دانه را که مناسب نباشد فرد خوانند و جه عبارت از آن
است که نیم دانگ باز باده باشد و متعارف چنانست که کسی و تنها فرد حقیقی
میگشتند از این جمله شش دانه از صدف تراشیده باشند و اگر ده دنگ او دو
دانه بیابد دوده دانه او باشد و نیمه چهار تر ارزانست و از [illegible] باشد
قیمت است **فصل دوم** در معرفت در و کیفیت تولد آن اگرچه معادن
در بسیار است لکن در [illegible] در موضع قریب سراندیب که طول آن
موضع از جزایر خالدات قمع عرض آن دو درجه است می باشد و دانکه
در موضع نواحی کیش که طول آن موضع [illegible] درجه است یافت میشود و دانکه
در جمله از توابع بحرین که طول آن [illegible] و عرض آن لو درجه است می باشد
و دانکه در نواحی جزیره خارک که میان کیش و بحرین است تولد آن

قریب است

قریب است به دری که از قرب سراندیب استخراج می کنند و در
که از دریای قلزم و یمن و حجاز استخراج میشود بواسطه آنکه ابدار و شفاف
و غلطان نیست عیار آن چندانی ندارد و هر دری که در اعماق بحار
که غالبا از لای و گل [illegible] سیاه خیزد گون می یابد سفید و شفاف است
و دانکه در کنار سیاه بیرون آید حاصل شود سیاه فام بود و دانکه در قرب سطح
آب متکون شود بواسطه تاثیر حرارت آفتاب زرد فام یا سرخ فام باشد
و دانکه حصول آن در میان لای باشد بسبب حصول [illegible] روبه از گرد درشت
خالی نبود و اول [illegible] لالی [illegible] اکثر آن جهت [illegible] است
و هر سالها باصطلاح غواصان دو در رخت و آن در جوف حیوانات
نام که بچشم او دو صدف منضم و محیط است و آن حیوان [illegible] است
باول نسیم بران برابری و ما گوشت او قطعی [illegible] است و در
میان گوشت دو شاخ و در میانه [illegible] صدف دارد و در سر دهان آن شکلی
با دل [illegible] بهلو سر [illegible] شکم او لسان [illegible] دو دهان [illegible]
مجرا با دار حوصله [illegible] منضم دارد و صدف [illegible] مدور [illegible]
به [illegible] مرغان اگر خواهد که بگشاید و اگر خواهد که در هم کشد در سم

در هم کشند و بعضی را دندان و بعضی را خرطوم چنانچه مشهور است که با آن
صدفها دیگران سوراخ می کنند و انواع اصداف را از اطراف دریا
بر دارند و بعضی متحرک باشند و بعضی غیر متحرک و نیز از متحرک چنان
بر جسته حرکت می کنند که میل طیران دارد و اکثر اصداف که در
حوصله ایشان لالی باشد از انواع باشد موازی کف دستی معتدل شده و صدف ضمنی
ایشان نیز بسته خوش لون بود و غلب اصداف که زیر او حوصله از لالی مملو
باشد و از شکل اول بر رویست که در اواخر فصل شتا که ریاح مختلف الصفات
از میان بحر محیط بوزد و اطراف مانند صدف تمام جانب بحر
آب شناه رود و آن را هدف و از غش تیرباران ابر بهاران دارد
تا در حوصله او قطره آب جنه کرده شود و از بعضی روایات چنان است
که چون تطاول و استیلاء باد شمال در بهار آب را در حرکت و اضطراب
آورد و اجزای رشته آبها را از آب دریا جدا کرده و در سطح هوا بوده
در صدف در وقتی که موج کمتر باشد دهن باز کند تا در حوصله او
مقداری از آن اجزا که لالی کمال او باشد درآید پس حوصله او
چنانکه رحم نطفه قبول می کند قطره باران نیسانی باشد دهان را

قبول

قبول کند و چند روز در قعر دریا قرار گیرد و بعد از آن چند روز بر سطح
دریا مستعلا چنانچه از اول صباح تا هنگام ... و در بعضی ... بر او
استوا ... از وقت غروب تا هنگام طلوع آفتاب
سر در لعاب آب گشته بعد از چند روز که بدین شیوه آمیزش کند و اجزای
آبی که در حوصله او حالت منعقد و منجمد گردد و در قعر دریا قرار گیرد
و بخورات ... لالی قطرها معین و در ... شود ... الی حجمی
الی القلیل و جمعی از آن که نور ... استدلال کرده اند بدانکه
در ابتدای تولد مانند ارزن خورد است بعد از آن بتدریج طبقه طبقه
افزون می ... بهر روز ... از صنعت ... لازم ...
که افزون در ... بود و محمد ... صنعت صدف ...
که در ... در حوصله او ... محیط ... بهار ... دریا
در آن ... دولت ... الدوله ...
... که از هر ... آب ... بود ...
... خود ... ادا ...
حوصله صدف ... شود نه تنها قطره آب ... که در ... شود

پس صدف شبیه رشته بارد مانند عروق اشجار و ریشهای آنها که
کرده اند و بعضی بر آنند که حیوان مذکور در زمین حالی خلعت خود را
خلع کند و کسوه نهانهای پوشد و پوشیده نیست که حرکت او بعد از استخراج
از بحر چنانکه مذکور شد مخرب آن رای است پس از بعد [illegible] که
جوهر منعقد در جوف صدف نضج تمام یافته [illegible] رسیده [illegible]
استخراج او یافته و اگر بعد از [illegible] هر چه [illegible] استخراج آن کنند
یافته بود که بعد از اتصال [illegible] طراوت
و لطافت او زایل گردد و او را طعم [illegible] حاصل شود و اعوجاج
لالی بر واسطه همواری مکان [illegible] نزدیک صدفه مذکوره است
و از نقص اصداف الوان لالی تغییر پذیرد و از اول [illegible]
تا آخر ماه ایلول که زمان رسیدن آنست [illegible]
استخراج صدف از عمان [illegible] و بعضی بر آنند که در دو ماه استخراج
توان و در [illegible] سال زمان **فصل سیم در ذکر اصناف و قیمت آن**
احسن و اجود اصناف لالی آنچه [illegible] کبیر الوزن است [illegible]
بحر [illegible] سفید [illegible] دیگر [illegible] در رنگ [illegible]

دردی

دردی [illegible] و با بیار است و رنگ [illegible] سریع الزوال
بود و دردی و ارزل اصناف دری است که بواسطه [illegible]
در رسیده یافته تمام الخلقه نبود [illegible] که در [illegible]
[illegible] شبیه رنگ و صفره او را تغیر [illegible]
[illegible] حباب [illegible] قطره آب [illegible]
مانند [illegible] عیب [illegible] چنانچه دانه [illegible]
دانه [illegible] قیمت [illegible] که [illegible] دولت
[illegible] که [illegible] بود
عیب باشد و [illegible] اطراف [illegible]
عیب بود چنانکه اگر زوج [illegible] باشد قیمه دانه زیاده گردد
که [illegible] دانه [illegible] عیب [illegible]
قلاده [illegible] که [illegible]
رواج [illegible] بازار [illegible] بسیار [illegible]
و قیمت [illegible] بغداد
[illegible] سفید [illegible]

مثقال بود و نصف و ربع دینارست و اگر نصف مثقال بود
دو دینار و اگر نصف و ربع مثقال بود چهار دینار و اگر مثقال
بود ده دینار و اگر مثقال و ربع مثقال بود پانزده دینار و اگر دو
مثقال بود سی و پنج دینار و اگر دو مثقال و نصف مثقال بود پنجاه دینار و اگر
دو مثقال و نصف و ربع مثقال بود هفتاد دینار و اگر سه مثقال بود
هشتاد دینار و اگر سه مثقال و ربع مثقال بود نود دینار و اگر سه مثقال
و نصف و ربع مثقال بود صد و پنجاه دینار و اگر چهار مثقال بود دویست
و سیصد دینار و قیمت […] چهار مثقال و نصف مثقال بود چهارصد دینار
و اگر چهار مثقال و نصف و ربع مثقال بود پانصد و پنج دینار و اگر پنج مثقال
بود ششصد و پنج دینار و اگر پنج مثقال و ربع مثقال بود هفتصد و پنج دینار
و اگر پنج مثقال و نصف و ربع مثقال بود هشتصد و پنج دینار و اگر پنج
مثقال و نصف و ربع مثقال بود نهصد دینار و اگر شش مثقال بود هزار دینار
و قیمت یک دانه مروارید مدحرج شفاف که وزن آن یک مثقال بود موازی
هفتصد دینار زر است […] و […] جنس مذکور یک مثقال بود صد دینار
و اگر چهار دانگ مثقال بود پنجاه دینار و اگر نصف مثقال بود […] دینار

واگر […]

و اگر مثقال بود پنج دینار و بعضی گفته اند که یک دانه در آبدار که وزن
آن موازی نیم دانگ بود چهار دینار و اگر یک تسو بود […] دینار
و اگر دانگی بود شانزده دینار و تا دو دانگ بر این قیاس هر مقداری
که در وزن زیاد شود بها دو باره گردد و از دو دانگ تا ده دانگ
هم لؤلؤی چهار یک قیمت مضاعف شود و دانه که وزن آن موازی ده
دانگ و نیم بود صد و شصت و دو دینار است تا دویست دینار ارزد و بعد
از آن جوی در دو پنج یا زیاده شود قیمت مضاعف شود و دانه که ده دانگ
باشد چهارصد دینار ارزد بعد از آن […] که در وزن پیدا شود
تفاوت بسیار در بها اعتبار نمایند و قیمت زرد فام و سرخ فام و طاوسی
موازی نصف قیمت سفید صافی است و قیمت سیاه فام موازی ثلث قیمت او و قیمت
شبجری و عسلی و شمعی و […] نصف قیمت مدحرج است و قیمت […]
کمتر از زیتونیا و قیمت […] کمتر از قیمت […] و بعضی را قیمت زیاده
از خواجه ابو […] که در خزانه سلطانی […] مثقال و دو دانگ
[…] بود […] هزار دینار قیمت نمودند و در خزانه سلطان
مسعود […] دانه […] که استادان ماهر در آن روزگار

هر دانه را بمقدار هشت هزار دینار و در شهنه تقویم کشیده و از استاد
ابو القاسم مروی است که در زمانی که ابن مخلص جوهری قیمت جواهر المکتفی
مقتدری کرد دو دانه در درج حرج با مثقال دو مثقال سبع یکصد و بیست
هزار دینار قیمت کرد و گفت اگر این دُرّ یتیم را جفت بودی یکصد هزار
دینار ارزیدی **فصل چهارم در منافع آن** مروارید بارد و رطب است
و خوردن آن مره سودا را سود دارد و در رگ دل را قوت نماید
و اگر خون از گلو برآید باز دارد و چون با دارو در چشم کشند روشنائی
چشم را قوت کند و چشم از درد و لکه باز دارد و اگر مسموم در کرده باز دفع
کار بیارد نافع بود **فصل پنجم در بیان امری که به مروارید عارض شود**
و کشف فساد آن مروارید از گرمی آتش زرد یا سیاه شود و از ریح
مردم ترش در حق نمک طراوت و لطافت او زایل گردد و از
بوهای تیز مانند بوی مشک با کافور و ملاقات با روغنها او را زیان
رسد و از احتکاک با شیای خشن خراشیده و خسته گردد و از وصول
ادویه حریفه مانند سرکه خورده و پوسیده شود و تغییر رنگ
و صفای دریا در جوهر که صدف طاری شود یا در خارج و آنچه در خارج

طاری شود

طاری شود یا ظاهر و باطن او متغیر گرداند بکلی مروارید را هیچ بری و لمعان
نماند یا نه قسم اول و دوم بعلاج در صلاح باز آورد باشد و قسم سیم علاج
نپذیرد و بسی اگر رنگ او زردی مایل بود آن زردی را بحیله طریق زایل
توان کرد یکی آنکه او را در زیره اجر حب نهند و هر سه روز تغییر نمایند
تازه تا که بلا کدورت و صفوه قلع نماید و لباس بیاض و صفوه لبس
کند طریق دیگر آنست که در را با ماهی خوار سادری از خلبه و حیاعون در گل
گلین کنند مروارید دو ساعت با آتش غیر مشتعل ضعیف بجوشانند طریق
دیگر آنکه سه جزو ساوری از کافور رحب مقعر و سم توتر سحق نماید و در
بکمه یکی بجوشند و در را در آن کرده در ظرف آهنی نهند و فرو ریزند روغن
کاریج را آن رنزه و با آتش ضعیف بجوشانند طریق دیگر آن است که دُر را
بجاهی اترج یا سرکه جلاد هند و اگر رنگ سرخی مایل بود سه جزو ادویه
از کافور ریت یا دکافور جاری در یکجا کرده خورد کرده شیر تازه رشته
و در را در میان آن کرده دانی یا در خمیر کرده و در تنور نهند تا سرخی که
در جوهره عارض بود برطرف شود انشاء الله تعالی و اگر تغیر در بو باطنه رایحه تیز گرده
باشد دُر را با مقداری صاعونی و نوره زیابسی و نمک اندرانا در اندرون

ظرف زجاجی نهند و قدری آب بر آن ریزند و بآتش غیر مشتعل
بجوشانند و چندانکه کف بر آید بگیرند و آب تازه کنند پس مروارید را
بآب پاک بشویند که تیرگی که بر آن بود و کدورت رفع شده تبدیل یابد
طریق دیگر آنست که مروارید با قدری کافور با طباشیر در قطعه کتان بندند
و در ظرف زجاجی که در آن روغن حب المحلب با قدری روغن زیتون
باشد بر آتش ضعیف غیر مشتعل چندان بگذارند که شماره پانزده درم
بشمارد بعد از آن بیرون آرند و جلا کنند اگر لفظ کاملی حاصل
شد فهو المراد و الا فلیعد ثانیا طریق دیگر آنست که قدری زنگار و یک
حبه بورق و دو حبه زنگار و سه حبه قلیه در هم کوفته بکوبند و در ظرف دیگر
کنند و مقدار او دانه کوزه سرکه بر آب بر آن ریزند و کوزه را [illegible] از آن
در آب سرد نهند و چندان بگذارند که سرد شود بگذارند که آب آن تیره شود
و قدری نمک اندرانی سوده با مروارید آن کنند و در کف نرم سازند و در
سراپای در پالند و چندان بگذارند که رنگ کدورت از سیمای مروارید
آن را ترک نماید طریق دیگر این است که قطعه دنبه تازه را بقدر
دانه در شکافته و دانه در میان دنبه نهند و دنبه را در خمیر گیرند و خمیر

در کوزه

در کوزه سفالین نهند و سر کوزه استوار کنند و بآتش معتدل بپزند و
بگذارند تا سرد شود بعد از آن دانه را بیرون آرند و بکافور و ورد بشویند
طریق دیگر این است که دانه را در [illegible] ده روز میانه آرد برنج
بگذارند و اگر در رنگ بعضی و بعضی نقص است [illegible]
[illegible] طریق اصلاحش این است که در آب [illegible]
در رنگ او [illegible] و قطعه صدف [illegible]
[illegible] و اگر خواسته که [illegible]
از گرد کدورت [illegible] در رنگ [illegible]
در شیشه باید کرد که سر آن [illegible] استوار کنند و در [illegible]
[illegible] بنهند [illegible] در [illegible] از شیشه بیرون
آرند و قرب [illegible] بیرون بگذارند والله اعلم بالصواب باب دوم
در یاقوت و صفات آن و منافع آن یاقوت شش نوع است احمر و اصفر و کبود و ابیض
و اخضر [illegible] و کبود زیرا که جوهر [illegible]
[illegible] احوال [illegible]
[illegible]
حرارت [illegible]

و حرارت نایافته است یا غیر یافته بود و برودت و نیست یا ضعیف و کیفیه
متوسط یا مایل بحرارت یا برودت میگویند از قسم اول اول و از دوم
دوم و از سیم سیم و از چهارم چهارم و از پنجم پنجم و از ششم ششم نوع اول
شش صنف است وردی و ارغوانی و بهرمانی و احمر و کحلی و رمانی
سرخ بهرمانی مایل بزردی است و سرخ وردی بسفیدی و اناری سماقی
بسیاهی و بهرمانی تام کلفت است و در غایت صفاوت و درخشندگی و رنگ
آن متوسط است میانه حمره حمره نار و سرخی انار یا نار و لعلی رنگ آنسته
که بهرمانی شکوفه قراحم است نوع دویم سه صنف است مشمشی و نارنجی
و کاهی و نوع سیم و پنجم هر یک صنف است و نوع چهارم دو صنف
است شبه یا لیایی کثیر الشعاع ضعیف اللون قلیل الشعاع مایل باصفر القدر
از صنف اول وادون و ازل از سایر اصناف بود اقتضی و نوع ششم چهار
صنف است ازرق و لاجوردی و نیلی و زیتی و در تحت هر یکی ازین
اصناف بحسب قوه و ضعف الوان و تغییر اوصاف افراد کثیر الاختلاف
مندرج است و بعضی مردمان یاقوت را بچهار قسم تقسیم کرده اند احمر
و اصفر و اکهب و ابیض و طاوسی و کبود را از انواع اکهب شمرده اند
و یاقوت اسم سنگهای مختلفه است غیر عقیق و الماس و از هیچ کدام جواهر شبیه

تر

تر غیر الماس و یاقوت را لمعانیست که هیچ جواهر غیر لعل بدخشان
آن لمعان ندارد و از دیگر سنگها سنگین تر است و در دهان سرد یابد
و یاقوت احمر صد بار در آتش سفید تمام و چون بیرون آرند برنگ
خود بر گردد و اکثر یاقوت را انگشت معدنی شنیده بود و بار برنج مانند بکنند تا
زانشنیده باشند بجز گوهر و شبیه یاقوت احمر نیز قسم جوهر است لعل و بجاده
و بعضی دیگر گمند و لرکاهی و گوشی لرکندی جوهر است احمر بزره و لر
کراهکی جوهر است سرخ رنگ سیاه فام که در کتاب شفاء علامه و
گوهرستان است که برنگ هر یک از انواع یاقوت شبیه است و چون
جلدی اشباه موافق جلدی یاقوت گاه گاه میان ایشان اشتباه می افتد
و فرق میانه یاقوت و لعل و بجاده بعد از آن معلوم گردد که مس یاقوت
از همه اشباه بیشتر که یاقوت ایشان را بجز شبه دار و ال اثقل بود
و تاب آتش دارد و بعضی در آتش نشکفته منشق و یا بداراست بخلاف اشباه
و گاه گاه میان بلور و بعضی انواع یاقوت سفید اشتباه می افتد تمیز
میان ایشان آنست که یاقوت از بلور ثقیل تر و ثقل آن از مقناطیس حکم گردد
که ابحث کند مراد دانشمندان مقصود معرفت آنها نه حرب است اگر فاطر خلاف

بشود تحد کمال که اتصال بصورت و امیر است برسند و اگر ظفر
فلاف مشود و بر حسب اقتضای آن صورت جنس دیگر از اجناس و اعیان
قبول می کنند اجناس مراد بسیار را از احجار بضرورت با همه
ما فوقها اگر حرارت بصارف شده فوت جنس و بهار رسیده و در
سلک انواع بواقیت منخرط نگردد و اگر حرارت بصارف شده
منتهی کلبه جنس دیگر از اجناس احجار بشوند و فوت از مرتبات
جواهر است **صدورکان . فوت وزمان بمکونی ای**
در جزیره سراندیب که قسمی از آن موازی ربع مسکون و سبع است
نصف و سبع است در نصف دو سبع بعد از آن از جزیره
سراندیب قریب چند سبع است که ها عظیم و کوه واقع است
که آن کوه را اهون میگویند و این کوه از غایت ارتفاع بر جمیع
رسیده که قلهای آن در بهار کنند چه روزه سرافرازی کنند و از
تسع و قله ها بمرتبه رسیده که قسمتی بان ای عروجه جود کریمان
برابری مینماید و باز ثنیه پرواز از آنکه بلوازمان ملتزاه رسیده و تکیه
جهان گرد نفوذ در اطراف آن بمنزله کرده در هیچ حالی کسی را جا
ای جون مگر ناله در نظر جمال عمر گم کرده و لشکر قدم روزگار آن
بکرگاه
بکرگاه آن مانند نقش وفا در دل همرهان ما که معاصر ثبت شد
بیت تو کر نا فرق فرقدیا به اوست سپهر لاجوردی سایه اوست
گهی اندیشه کرده در ره مش لنگ گهی باد نظار را پای در سنگ بتو جوان
بچرخ اطلس رفته بالا بلع ساخته اطلس کمر را در میان جمهور مردمان
مشهور است که چون خلیفه خاک مسجود سکان افلاک معلم علم الاشیا و متعلم علم
الادم انما جامع کارخانه کون و مکان و واسطه حصر و عقد جهان **شعر**
ای گوهر هم گدر و هم تحس هم محک هم زر و هم میزان صاحب عقد و بنا الاوزار
آدم صفی صلوة الرحمن علیه بار از دار الامان بخان بدار الابتلاع جهان فانی
فرستاده شد کوه راهون مهبط و منزل او شده در سلک سنگ ریزه کوه مذکور
انواع یواقیت منخرط و مندرج است پس اشکهای کوچک و کلان باران بجهت
اتش انجنگ برف حاصل کرده بر پاره کوه بیکرها در عقب او نشسته دیگر
گاه رعد فرو کرفته آن کلان و نیس قدح ر قطعه سرسبک کوه راهون بر باران
که از استیلا سیلاب سنگ ریزه یا ازار فرو ده کوه کفحص و شتا و دور سلک
بازار سنگ یواقیت رنگارنگ مندرج بود لیکن از باد وقع علی
الکمال نسل عزت بر ما شد حسن و جمال ایشان گشنده بشد و از جمیع

صیقل الکه چه بسیار در آن یک رنگ شود نه رنگهای مختلف ایشان را متحد
و با اختلاف ساخته بود از آن جوهر بسیار صیقل و جلا رنگ کرده
از بسیاری مرات آثار ایشان بر داشته هر نوعی را از تا ظاهر گشته و در این
جزو انواع را جنس میان لعل یافته نیکو چنین از لالی اعلات و در تاریخ
سنه تسع و ستین و سبعمائه ... در خطه طراز ... آن که طول
آن از خراب خالدات ... آن لعل در ... و اندیشه طلبه مصر
و فاخره یافته هم روز ... کانها یافته و گفته وجدان آن جهان بود
که درویشی ... در خطه طراز کی بود و از کان ... قیمت
حق را الف ... و کسی را برای آن اطلاع نبود و در تاریخ مذکور یاقوت احمر
یکی یافت و مبلغ سیصد دینار فروخت خبر آن بسلطان زمان رسید و سلطان
از درویش صورت حال تحقیق نمود و کان مذکور را محفوظ ساخت و بر کلی
گماشت و لعلی مردمان بر آنند که در جهان موضع آن لعل و بسیاری غیر
کوه ظاهر است ... راه سرانداز اول ...
جولو و حدود ... و نواحی سیلان و حدود ... بعضی گفته اند
که ماده یاقوت بعد از هزار سال که در اطراف ... رنگ می گردد و بهار هزار

سال لعل و ...

سال لعل در ه با قوت می باشد و العهده علی من قال **فصل سیم**
در بیان انواع و اوصاف یاقوت و قیمت آن یاقوت بهرمانی و رمانی و علی
و اغلب انواع ... جوهران سرخ ... بهرمانی
و بعضی ... رمانی ... نجس ... بس ...
و اعلی انواع ... ارزان ... بس ... جنس
... ازرق و ... و قطعه یاقوت رمانی
با بهرمانی ... که وزن آن ... یک مثقال ... دینار ارزد و اگر
دانگ بود قیمت آن ... دینار و اگر ... دینار و اگر
دانگ ... دینار و اگر دو دانگ ... دینار و اگر یک مثقال بود دو
دانگ ... سیصد دینار و اگر پنج دانگ ... دینار و اگر
یک مثقال ... هزار دینار و ... ممسوح ... قیمت آن
... خواهد ... قطعه یاقوت بهرمانی ...
ممسوح ... بود ... دینار ارزد و هر قطعه
از ... قیمت آن ... قیمت ... دو قطعه
... غیر ... منقطع ... از ...

خلاصه از عرب که موازی مثقالی بود ده دینار زر و دیگر انواع را
بهائی دیگر قیمت کنند عیب یاقوت سفید که قیمه بلور بود و لعل دیگر قیمت
نجیب جوده و دره او اوصاف بر وجود بشناسد جوهرشناس التباس ندارد
و از لطافت بیرون که بکشد طبیب کبیره را از یاقوت بخورد و از جمله جلیس متوکل
ساخته متوکل گفته حضرت [illegible] از [illegible] پرسید او گفت [illegible] علاج
خاتون زن هارون الرشید کرد بود که مثال [illegible] لباس [illegible] رشید
این گفت را با فرحی که او را سیصد هزار دینار جوهره [illegible] بخشید و
گویند جام از یاقوت بیع الف هزار دینار [illegible] بوری در [illegible]
از ابو [illegible] یکی [illegible] که در [illegible] و ستة کار در [illegible] یاقوت [illegible]
چنانچه اگر [illegible] او در دست [illegible] از [illegible]

فصل چهارم در طبایع یاقوت احمر و اصفر گرم و خشک اند
و یاقوت اسود و کبود سرد و خشک است و یاقوت ابیض سرد و تر
و یاقوت [illegible] با اعتدال اگر یاقوت را در گاه در دهن نگاه
دارند [illegible] زایل کند و حرارت [illegible]
برافروزد و تشنگی [illegible] حرارت [illegible] دل [illegible]

سود دارد

سود دارد که شرح توان داد و قوه بدن زیاده کند و خون صاف گرداند
[illegible] که گفته اند که اگر [illegible] مرده [illegible] خون او [illegible] نمود
سود [illegible] و اگر یاقوت [illegible] از طاعون و [illegible] ایمن بود
و در نظر مردمان با شوکت و شکوه باشد و خواص نوع [illegible] والله
اعلم بالصواب [illegible] **فصل پنجم در معایب یاقوت و علاج آن**
در یاقوت پنج گونه عیب می‌شمرند یا شبیه [illegible] سنگی است آن را شوره گویند
دوم آنست که جوهر یاقوت خورده شده باشد بر مثال چوب کرم خورده و این
قسم را اصلاح [illegible] سیم آنست که بر یاقوت نقطه‌های سفید باشد
مانند دانه‌های سپید و اصلاح این قسم [illegible] یاقوت [illegible]
گسسته اگر نقطه‌ها زایل شود [illegible] المراد و اگر زایل نشود یاقوت را سوراخ کنند
چنانچه [illegible] بر روی نقطه باشد چهارم آنکه در میان [illegible] بود که در آن [illegible]
کرمی [illegible] باشد و اصلاح این قسم [illegible] و آنکه یاقوت را سوراخ
[illegible] که [illegible] و [illegible] کرمی [illegible] آب باشد
و اصلاح این قسم [illegible] و آنکه یاقوت را سوراخ کنند [illegible]
که [illegible] و آنکه در [illegible] بود بیرون آرند [illegible] کرد بیت

که در حسن نگرش برگردد یاقوت می‌شبیه در رنگ و صورة او را
مکدر و متغیر میگرداند چنانچه در فصل دوم تقدیم یافت و طریق اصلاح
این قسم آن است که سنگ ریزه سوده در آب حل نموده برای
یاقوت مالند بشرط آنکه سنگ ریزه از زجاجی برآمده باشد و یاقوت
در کوره نهند و دم می‌دهند تا زمانی که کدورت و صفا مبدل شود و قدر
زمان گذاشتن یاقوت بکوره آتش یکزمان و اگر آن آتش شبانه‌روز است
اگر یاقوت را از کوره بیرون آرند فی الحال مجلا شده باشد و در همان تیز
باشد و هر باره آتش تیز بود نه که در رنگ تغیر پذیرد اگر یاقوت کبود
یا زردی باشد و آن را در آتش غیر متعدل اندازند زردی او زایل گردد
فلیکن اگر یاقوت در آتش باشد سفید شود و همچنین یاقوت زرد اگر دیرگاه
در آتش بگذارند سفید شود و از علم اول بر دوست که یاقوت سرخ را از
آتش حسن و بها بیفزاید و اگر بر جوهره در حال ای باشد منبسط شود و اگر خال
سیاه باشد تباه گردد و طریق جلای یاقوت آن است که جزع یمانی را چنان
بسوزند که شبیه آهک شود بعد از آن در آب لت نهند و یاقوت را بآن بر روی
صفحه مس بمالند که جلا یابد و بر طراوت شود باب سیم در زمرد و این در فصل اول در صفات

زمرد

زمرد و بحسب رنگ منقسم میشود بانواع ریحانی و سلقی و زنگاری و کراثی و آسی
و صابونی ... زمرد سبز آب دار شفاف است ... بنهایت طراوت و خوشی
رنگ باشد آنکه مایل برنگ ... شبیه برنگ سبزه گیاه که در میان
گیاه باشد و ریحانی زمرد سبز روشن است برنگ ... و زنگاری زمرد
رنگ زنگ و کراثی زمرد ... رنگ گندنا و آسی زمرد ...
سرد و صابونی زمرد سفید تیره است برنگ صابون و ... که
صابون اسم ... است و بحسب کدورت و صفا منقسم میشود بصفا
و ظلمانی ... زمرد ... که از غایت صفای جوهر باشد ... گرده
که روی در او توان دید و ظلمانی زمردیست که ... بود
وزن ... و ... بموت و عدم ... از جمله
صفات و علامات که زمرد ... علامات ...
که ... زمرد ... توان کرد
... جلا ...
زمرد که ... جلا ... زمرد ...
باشد که چند قطعه زمرد ...

خوانند و از کواکب عطارد بزمرد منسوبست فصل دوم در ذکر معادن

وکان و تکون آن اخبر مرتبه را سؤال رفت از احوال زمرد از عمار مصر که

طول آن از خراب خالدات سه روزه این آنکس در وجه است که معدن

جز آن اندرشه یاد و دلتان نیست به وجه محل آن کوه جهت تکون زمرد است

و چون کان زمرد حفر کنند طلق منسحق شود بعد از آن خاک سرخ

آید که در میان آن طلق زرد آگر نشسته که آن طلق ریزهای زمرد خسیس

آمیخته بود بعد از آن بزمرد نفیس رسند و اگر خاک آنموضع پر شود در میان

آن زمرد در رگها بماند که کی پیش جدول بود در ارقعی زمرد صاحب

تکون می‌پذیرد چه آن را از مرد عربا نگفته از ملیناس حکیم مروی است که آن

جوهر مائیه است زمرد است بواسطه نوعی الصورت قیمته فوق احمر

سرخ می‌شود و بعد از آن سبب بخارات برودت اجزای وی ملتف می‌گردد

ولادت وی از ... بخارات حرارت برای اشتعال ... رنگ برون ولادت

رسیله فلط اجزا الماهرد طبق ملکر ترشح می‌کند و از امتزاج آن جوهره

تولد می‌یابد فصل سیم در ذکر انواع زمرد و قیمت آن رحمی انواع

زمرد ریانیست جامع جواهر حسن زمرد است که انواع دیگر را

قیمت

قیمت و قایمی چنان نیست برابر ریانی تا داد و در انواع زمرد

صابونی است و قطعه زمرد ریانی ممسوح چنانکه از عجب فلانانه و در آن

آن درمی بود سواری نیاه دینار ارزد و اگر سه درم بود دویست دینار

و اگر پنج درم بود هزار دینار و قیمت ریحانی ربع و قیمت صابونی ثلث

سدس قیمت ریانی است و قیمت سایر انواع مربوط است بآن قیمت صابونی

در ریحانی و در مردمکشان نقصان چنان نیاورد بخلاف سایر جواهر از قاضی

معلق الدین نامی که شرف معادن زمرد بوده مرویست که در عهد بابکه

آن را معادن شاهی گویند قطعه زمرد سبعی در میان طلق قیمت در زمانی

استخراج شکسته شد که وزن آن را وزن نمودند هشتاد درم بود و در شب

قطعه مذکوره قطعه زمرد ریانی باعجاب از شش درم تکون یافته بود و هم از وی

مرویست که قطعه زمرد ریانی یافته که بوراز جک و جلاد دوازده مثقال

به جوهریان و شش از آنکس هزار درم تقویم یافتند و گویند مامون الرشید

نگینی زمرد دو مثقال بیع کرده هزار دینار خرید از خواجه ابو ریحانی

مرویست که پادشاه بانوی دختر شاه خوارزم شاه چهار از زمرد بمقدار

بله ترازوی داشت فصل چهارم در خاصیت آن

مزاج زمرد از مزاج مروارید بارد و یابس است که دانگ زمرد کوده
در ممزوج بارد اگر مسموم دهند آن سم خلاص یابد با آنکه در موی با او
و در لقوصات دافع شود و اگر قطعه از زمرد با خود دارد دل را قوت دهد
و از صرع و خواب پریشان دیدن ایمن گشته و معده کبد را نافع بود
و حیوانات و دام المسموم از هلاک آن ایمن است تا به دارند قلاده
زمرد بر گردن اطفال حفظ می بینند و جابر بن حیان در کتاب سر
مخزون یاد کرده که اگر افعی را موازی بر زمرد کنند فی الحال کور شود
از خواجه ابو ریحان مروی است که خوارزمشاه عقد زمرد در گردن افعی
کرد و مدت یکسال در شیشه محبوس داشت بعد از آن هیچ خللی در چشم او نبود
فصل پنجم در معرفت عیوب زمرد مزیل عیوب زمرد اختلاف رنگ که آن را
باصطلاح حکاکان رنگ شکسته گویند عیب دیگر آنست که جوهر غریب با او نیز
رنگ خاک و ریگ آمیخته بود یا [illegible] طبقی بوده باشد بعد و چون آنکه
افتاد زمرد مستوی الشکل و ممزوج است اگر قطعه مجوف باشد و ممزوج
نبود عیب باشد و بعضی جوهریان سوراخ گشته [illegible] که قلیما که زمرد را
زیانی حاصل باشد عیب شمرده اگر بر روی زمرد لکه سیاهی باشد نقصان

نمکدوز

نمک و فرزن سل را با روغن خوش لسا بندد و در آن پالونه پیدا
شود و طریق جلای زمرد آن است که کبلا با فوت جلا داشته بر چرخ
مس بمالد آنکه بر چرخ از سرب نرم کرده باشند **باب چهارم در**
زبرجد اول در صفات آن حکیم ابو نصر فارابی و بسیاری از حکما بر آنند که
زبرجد معرب لفظ زمرد است و جنس علاحده نیست و بعضی مردمان
بر آنند که جنس علاحده است که از زمرد الطف و صاف و شفاف است
و در رنگ آن سه نوع منحصر است زبرجد شدید الخضره و زبرجد ضعیف الخضره
و زبرجد معتدل الخضره **فصل دوم در کان زبرجد و کیفیت تکون آن**
کان زبرجد همان کان زمرد است و همان ماده زمرد را بواسطه ضعف
حرارت سستی در جسم و نقصانها در رنگ پیدا شود اکنون خلعت زمردی
نپوشیده و کسوت زبرجدی می پوشد سبب آنست که در زمان [illegible]
اصلا زبرجد در معدن به نشد و تخمهای زبرجد که در این است از
جاهای قدیم که در صنعا کنده [illegible] اقلیم است و طول آن از جزایر خالدات
[illegible] و عرض آن [illegible] درجه است استخراج می کنند و مردمان بر آنند که
که از لفظ [illegible] است و پوشیده نماند که ای کلام [illegible] قول

بصره است که گفته‌اند که معدن اعظم آن کشمیر سنان جامع رسیدنی
اسکندر ذوالقرنین در طلب آب حیات در جهت ظلمات قطع مسکن و سوادی
رسید که چون دیده‌ها نور ندید روشنی در آن اثری موجود و گیاهان قطرها
از جوانب و اطراف آن خبر نه ظاهر و کس را زمین پامال حجاب نیز عمق
ابید گشته و انواع سیاه فام ظلام با انهار و کرشته در تمام آن بیابانها
بهمان لشکر اسکندر آوازه فتاد که سنگ ریزه‌ای که زیر پای حیوانات است
کسی که گرفته چون ازین سنگ ریزه برکند شاخ مرادش میوه مراد بار می‌آورد
و کسی که وی را ترک نماید البته بالا ندامت و اعراض کند اخرالامر ارجام تمنی نیز رشت
نشمانند و کس کنند بعضی لشکریان مقداری از آن برداشتند و بعضی نیز گذاشتند
چون از ظلمات خلاص یافتند و از زیر پای اطراف و کنار دیدند خیمان
چون از سوف دل محارفان روشن گشت هر که آورده بود را ضبط کرده زبرجد
لیکو کسی که روده آورده بود دست حسرت بر سر زد و کسی که داشت بر غیب
اضاعت تأسف میخورد از این جهت زبرجد را حجر الندامه گویند **فصل**
سیم در انواع زبرجد زبرجد سبز مائل الخضره است خوشرنگ که باید که
و نتقاعد و بر طراوت باشد و نیم درم از خفی زبرجد بمبلغ ده دینار و در
سوی

سوی نفوذیم آورند **فصل چهارم در خواص آن** چون حکمای یونانی
زبرجد را جنس عاصره شمرده اند دمعت آن بیان نکرده اند و بعضی ماکن
بر آنند که اگر نظر بر وی افکند اصری کنند **باب ششم در الماس**
فصل اول در صفات آن الماس سنف نوع است سفید شفاف مانند
آبگینه و فرعونانی رنگی که سفیدی وی مایل بزردی است بر و سرخ و سیاه
و آتشی و دو نوع اول ازین انواع کبر و بسیغفص اند که بخلاف سایر انواع و الماسی
الماس نوبت در الوجود است چگونه اکثر افراد الماس را افتلاع بعد چون
بر سندان نهند و خاک بر و زنند شکسته شود بلکه در سندان فرو رود و طریق
شکستن الماس آنست که در میان سرب نهند و مطرقه بر سرب زنند که الماس
در میان شکسته شود و بعضی بر آنند که الماس را بجوری ضیع کرده و در میان نیل ان
نهند و مطرقه از رصاص بر وی بر زنند با الماس را در میان نا نهند و جسمی صلب
بر زبر بر نا زنند الماس شکسته شود و جمعی بر آنند که سرب بر روی سندان
از برای آن می‌نهند که الماس از سندان بجهد و اگر بجای سرب قطعه موم پاره
نهند همین فایده حاصل شود و الماس با طلا علاقه طبیعی است چنانکه اگر طلا
طلا شود و در وی آورند و خورده‌ها ریزد روی کیسه و کسان را با الماس مسلی

با ملاحظه شده است کشتی که در آن سنگ شکند و هیچ هسته منع کننده نقاشی
از کنار صاحب جنبا روایه کرده که قسمی از الماس را اضواء مختلف الوان است
جمله اضواء آن در سطح جسم صافی ضوء که مقابل آن باشد الوان قوس
قزح مرئی شود و حکام هند این قسم لطافت عزیز می دارند و آن را بر تن
خوانین می کشند و نمی گذارند که از هند بیرون برند و فرق میان الماس
و اشباه الماس این است که الماس در نار پایدار است و اشباه را تاب نار نیست
و الماس از جواهرات ادویه است **فصل دوم در کان الماس و کیفیت**
تکوین آن در کوهی از نواحی شرقی کشور هندوستان دره واقع است
که سقف آن دره از شدت علو است با سقف افلاک دعوی همسری می کنند
و قعر آن از غایت پستی با مرکز خاک لاف برادری میزند که عمق و نمو آن
ان نرسد و نظر دقیق را در اطراف و جوانب آن قدم می لغزد و قعر
دره مذکوره کان الماس است و در اندرون و نواحی آن ماران است
بر آتش قهر شرر طبق اند که بیک حمله کوه را بیک نظر خاک چه در کین طبیعی باد
کرده اند خاک وجود حیوان را بر باد می دهند و چون بواسطه حرکت
مزاج منوط آن دو ملازمه را وصول بحالی حفرت و حلقه ای کوشت پر رونق

دره

دره می اندازند و قطعه های الماس با گوشت می چسبد و مرغان باد در عین
الحاح الماس که در آن سرزمین بسیار است گوشت را به منقار استخراج لحوم میکنند و در آن
سپرده و قطعه های الماس در گوشت می باشند و جمعی که نوکران کان مذکور بواسطه نقلی
و بعضی قطعه های الماس جنس و بعضی در آن لوح می باشد و اکثر آنکه باشد
به مقدار خردل است و مقدار جوی و قطعه کبیر نادر می باشد و نقل است که در
الماس کان نوعیست تکوین می یابد و از علماء مروی است که الماس حجر و آبی است
و بعضی بر آنند که ماده که تکوین الصورت با آبیاری در آب جامد اکثر بواسطه
متوسط سوده منعقد شود در جائی که مفارق نشود باشد الماس گرده دار
بواسطه پوست عدم سقوط باشد انعقاد یابد و در جائی که مفارق حلاوت آشنا
طلا شود **فصل سیم در بیان اقسام الماس و قیمت آن**
احسن اقسام الماس آن است که چون او را منقش گرم کنند و آب سرد
بر او ریزند سفید و بر طراوت تمام بر کنار رساند وی قرمزی گرم
بنهند و در برابر آفتاب گیرد هفت رنگ الوان قوس قزح نماید و بعضی
بر آنند که رنگی از آب از انواع اعلا است و قیمه الماس بعضی سادی
قیمه قوت احمر است و بعضی گفته اند که قیمه قطعه که بوزن قراطی بود

دو دینار است از ابو یعقوب کندی که مترجم کتب حکمت
روایت کرده اند که در حالت گرانی مثقال ریزه الماس در دار
العباد بغداد بمبلغ هشتاد دینار و در حالت ارزانی به نوزده دینار
میفروختند و هم از وی مرویست که اگر قطعهٔ کبیر یافته شود که مقدار
سه مثقال باشد قیمت آن نصاب ربع برابر قیمت قطعهای صغیر بود که بوزن آن باشد

فصل چهارم در مضرت آن الماس بارد و یابس است
در درجه رابعه و خوردن آن اگرچه اندک باشد مهلک بود و اگر قطعهٔ الماس
با خود نگاه دارند از صرع ایمن باشند و اگر بر اطفال بندند از صرع محفوظ
مانند و رنگ خوش شوند و اگر الماس سوده را با دارچینی دندان مرخ
نموده در دندان بمالند زنگ دندان را بالکلیه ازاله نماید و اگر بر شکم
بندند بجهت شکم و فساد معده نافع بود و اگر قدری الماس را در ثقب اسوار
کنند انجا رخنه کند که آهن و فولاد بآن کار کرد نتوان کرد

باب سیم در عین الهر فصل اول در صفت
عین الهر جوهری شریف است از شفاف بر طراوت است که در زردی
قطعهای آن مایل بزردی یا سبزی که مقدار و رنگ نقطه مذکوره قریب

بمقدار

بمقدار و رنگ نظر کرده که محل نور است و اگر جوهر مذکور را بجانبی
تحریک کنند نقطه مذکوره بر خلاف آن جانب حرکت کند مثلا اگر جوهر را
بجانب یمین تحریک کنند نقطه بجانب یسار حرکت کند و اگر روشنی بر روی
افتد آب مواج در وی مرئی شود و هر چند روشنی اقوی بود موج آن بیشتر
و حرکت او ظاهرتر و اجلی باشد و ضوء از وی منعکس شود بجسمی که مقابل
که مقابل او باشد چنانکه از آینه و اگر عین الهر شکسته شود در هر جزوی از
اجزای او نقطه بصفت مذکوره ظاهر شود **فصل دوم در بیان انواع**
و قیمت آن هر چند عین الهر صافتر و مشفق‌تر باشد نقطه مذکوره در و
ظاهر و جلی‌تر بود و حرکت در میان او اسرع و اکثر بود احسن و اثمن باشد
و حسن و شکل و کرم عین الهر بسیار بجواهر موجب فضل و ازدیاد قیمت وی
و قیمت عین الهر بعکس بسیار جواهر در بلاد ما نسبت بقرب معدن او اضعاف
قیمت وی است در بلاد دور که از معدن دور بعید است و گویند در بعضی
بلاد است که قرب معدن است این حجر را بسیار کم بها شمارند و بعضی
تجار روایت کرده که قطعه عین الهر در بلاد جنوب بمبلغ ... که آن را
فروختند که در بلاد جنوب بعشر این قیمت نخرند جهت اعتبار بمقدار مثقالها

زیادت از پنج مثقال دینار بخرند و حکایت کرده اند که شخصی را
اسمعیل نام از این نوع لعل در رکاب در کیسه داشته که در آن
کنیز علی الله بود در غایت خوبی و کار شد در کیسه بود که بران کو نشسته
بگفته که این کنیز در شعب پنج مثقال قیمت خریده و به رضا ما دو هزار
دینار بیع کاسه و هر دینار سکا دیناری و ربع دینار مصری را کنیزی
مزکور را بهفت هزار دینار هم از او که خریده **فصل چهارم**
در ماهیت آن از بعضی مرویست که ذکر علی الله در کتاب قرها
نعت بها، صه الظهور است و اجماع جوهریان بر آنسته که معدن آن از
جشم زخم محترز است و هندیان بر آنند که بعضی الله جامع خواص یاقوت
بوده باشد و در خواص بخواص دیگر دارد مثل آنکه حامل صاحب او القوة ...
نبرد و از بچه او را الفتیه لسا بجزه **باب پنجم در لعل و فصل اول**
در صفات آن لعل چهار نوع است سرخ و زرد و بنفش و سبز که ... بر آن است
و گاه باشد که در قطعه پاره سرخ بود و پاره زرد و لعل سرخ ... است
گزیده تر و بهار تر و نرمی و لطف و صفا و نیکی واد رس و آنکه ... ذکی
لعلی است در غایت لطافت و خوش رنگ و درخشنده و بهار ... است

بقوم ا

بقربه بدخشان که در دامن کوهی واقع است که کان او در آنجاست
و بهترین لعل جمری رنگ است و آنکه ... است سرخ تره بر رنگ و دور
سخت هر یک از انواع دیگر و بحسب قوه صبح و ضعف الا آنکه است
کثر الاختلاف منه رحمت و ازا بو ریحان مرویست که لعل را بنفخ
رنگ توان کرد و لعل ... و شخص مشتعل یا فته اند و بر خود نشان
بود هر شناس مخفی نیست که گاه گاه میان لعل و یاقوت و بیجاده و بلور
رنگ کرده التباس می افتد و تمیز میان لعل و امثال آن آنست که بیجاده
از لعل صلب است و بلور گون لنوده سفید شده و اگر از آن خشک دارند
بعضی سرخ نماید و بعضی سفید و یاقوت یا از آتش حسن و نزاوت معدنیه
ولسوهان نشود و قطعا از شعر خانه بود بخلاف لعل و بدانکه نسبت لعل بدخشان
بواسطه آن است که از معدن آن بدخشان می آورند و بعضی گفته اند لعل از
عرب است آنجا است **فصل دوم در کان آن** در ایام پیشین کان لعل
حوالی اسرار عیشان مخفی بود و عنبر عالم الا بر اساعه ریا و للطلوع ... است
در زمانی خلافت عباسیان در عهدی خشلان فحوا ... افتاد تر له عنف و
واقع شد که از صولت شهداد آن سکان آن بلاد را مضطر بو شد

لعبد زوال آتش آنجا و صف کال شده از سنگی بیرون فتنه و سنگ خفی
از اشتعال آتش در آن اکناف و اطراف بمنه و از بسیاری امتداد زمان
زلزله و کثرت حرکت و اضطراب دامن مردمان را مصدود فزع لوم
یکون الناس کالفراش المبثوث حیث حال گشته سراسیمه رو بکوه می
دویدند فرزند دلبند در فکاک نرفت و غبار گرد در آن روی گرد
و مادر جوان می گذشت و او را می گذاشت و معشوق طلعت زیبا هزار
کرشمه و ناز طلب شفقت و استمداد می نمود و عاشق جان از بی‌بال
او نمی پرداخت و در وقایع آمده است ساعت غماره لعه زلزله زیادت
شد و مردمان نزد از قرب بنو عشره شماره علم نمود در آن اثنا
هوای و اخرجت الارض اثقالها ظهور پیوسته کوه شکسته از آن تمامی
عنوان شکافته شده کان لعل بدخشان پدید آمد و چون زلزله تسکین
گشت قطعها ریگ سفید که و حالیعت فتنه گر شکسته شده و از
میان لعل رخشان می درخشید چو دیدند جوهرشناس آن لعل را
احتیاط کرده به یافتند که جوهر گران بهاست بکان کاوه یافتند
از آن جدا کرده به سکی زر جلاد دادی در سیر بسیار گشته و تجربها از زر

اجلال جلا

اجلال جلالی بدرخشید آخر الامر موجب آنکه در فرشی شاه و اکثر گدای را
رنجه خواسته جلال و بر رفت و لعل بدخشان مشهور جهان است و حجم اصغر
او دعیه لعل مشمش حجم فندقی و حجم اکبر آن مقدار حجم خربزه است
و حصول لعل در وعا آن معدن گفت که در بیان و منا قطعه لعل کسی
کوان می برزد و قطعه های جدا آن قطعه بعد ریخ صغیر مثوه حاکه
ریزه لعل در اطراف و عاست و قطعها بر کوره میان حجر سفید
که در بیان وجه مخلوف لبان دانه های انار در بیان شحم الرمانی
مرکوز اند و جهلای معادن لعل وجه لعل با معل کونه و معدن
زیاده از شه رطل بیره له و تا حال زیاده از کان لعل بدخشان
نیافته اند و بعضی کان ها را نسبت کرده اند لشکر که حادث آنجوان
علوسی و سلمانا و ترکی که از آن لعل سفیحی جز و جیران و بعضی
دیگر نسبت کرده اند بقوینه که در حوالی آن واقع است مانند چارنگ
و چون معادن مذکوره را حفر نمایند در اول امر لعل سنجح شود
که از آن لعل زرد و رنگ نسبت که لعل حمراء و مثلث **فصل سیم در بیان**
انواع لعل و قیمه آن اعلا و دغلی انواع لعل احمر است و جسمی در حیّ

اصناف لعل احمر گزیدگی است بعد از آن پیازکی و ازرقی و ادونی
اصناف لعل احمر لعل اکهب است و بعد از اصناف مذکوره لعل پیازکی
و اکهب از آنها بسیار روشن که لعل جلابی آن است که چون رنگ
آفتاب و آتش رنگ او زرد و قیمت لعل گزیدگی با پیازکی احمر نیست
صاف جلابی که از شراب و شهاب [illegible] باشد و غیر آن [illegible]
دانگ دیناری و دانگ پنج دینار و نیم مثقال ده دینار و چهار دانگ
بیست دینار و پنج دانگ سی دینار و مثقال [illegible] دینار
و دو مثقال دویست دینار و سه مثقال پانصد دینار و چهار مثقال
هزار دینار و چون به پنج مثقال رسد قیمت او در ضبط نیاید و هر کدام
از لعلهای مذکوره که ممسوح باشد قیمت آن مضاعف باشد و قیمت گزیدگی و جلابی
هر دیناری با چهار دانگ آید و قیمت نقی با دو دانگ و اکهب نقی
زیاده باشد و بعضی بر آنند که قطعه لعل گزیدگی با پیازکی صاف شفاف
رنگین جلابی با عیب که وزن ده درم بود هشت هزار دینار ارزد
و اگر هشت درم بود شش هزار دینار [illegible] و اگر شش درم بود چهار
هزار دینار و اگر سه درم بود هزار و پانصد دینار و اگر دو درم بود

از هشتصد دینا

از هشتصد دینار تا هزار دینار و اگر یک درم بود پانصد دینار و کم
درمی بود سیصد دینار و اگر نیم مثقال بود دویست شصت دینار
و اگر دو دانگ بود صد دینار و اگر دانگی باشد سی دینار و اگر
سه تسو بود پانزده دینار و اگر نیم دانگ بود هشت دینار و اگر
تسوی باشد سه دینار و قیمت لعل محمری نصف این بود و قیمت لعل عنابی
سیاه فام نصف قیمت محمری بود و غیر آن از انواع و اصناف لعل بسی
با قیمت انواع و اصناف مذکوره معلوم توان کرد از ثقات مرویست
که لعل را در اوایل زمان ظهور به قیمت یاقوت می خریدند و لعلداران
چون از آن بود شد در ثبات و محکمی دون یاقوت کمتر بود عرض
و قیمت آن کمتر شد حکایت کرده اند که قطعه لعل اکبر الحجم آبدار نقی
ممسوح در غایت خوشی رنگ و درخشندگی به رسم تحفه نزد سلطان
جلال الدین بردند سلطان جوهریان ماهر در وقوف جواهر
طلب نمود و ایشان لعل مذکور را مبلغ دویست هزار دینار قیمت
نمودند سلطان چهارصد هزار دینار صاحب تحفه داد
و لعل در [illegible] تاج نهاد و لعلداران تاریخ آن لعل را در جواهر [illegible]

خان دیدند و جمعی از ارباب مهارت قطعه لعل پر رنگ بلا آرا
از چهارده مثقال بر و نقطه‌های سیاه بود مبلغ پنجاه دینار قیمت کردند

فصل چهارم در خاصیت آن لعل گرم و خشک است در

مفرحات تقویت قلب نماید و فرح فزاید و خون صاف کند و اگر با خود
نگاه دارند از احتلام محفوظ باشند و خوابهای پریشان نبینند و اگر بر کودکان
خورد بندند در خواب نترسند و بدخوابی نکنند و اگر لعل صلایه کرده با
ماء نبات و گلاب بیاشامند رنگ رخسار سرخ کند و این خواص را از آن
معلوم کرده‌اند که عاملان معادن گاه‌گاه قطعه لعل بر طراوت پنهان
از مشرفان انعام نگردند چون لحظه‌ای می‌گذرد لعل در معده ایشان قرار
قرار می‌گیرد رنگ ایشان سرخ شود و بجمله خواص لعل قریب خواص یاقوت

فصل پنجم در معایب لعل و علاج آن در رنگی که صلاحیت پذیر باشد

معایب او وقت از لغبه و خفا پیدا گردد و تشعیر و تغییر لون در لعل اسم
عیب بود و لعل از نوعها تیره مانند مرکب و کاو زیر آب و بد رنگ
شود و از علامات کاستهای بر طمع طراوت و الطاف او زایل گردد و با
و از حقه که شکستها که از روی اصلب شکسته شود و داغ گردد و می‌ترکد

لعل لسان

لعل لسان حمی قطعت مرجانی ریزه‌ها گردد **باب ششم در فیروزه فصل**
در معرفت آن فیروزه را بحسب کان که مکان تکون اوست تقسیم باقسام
و انواع نموده و خود هشته‌ها هر در شرف جواهر قطعه را که بینند شناسند
که از کدام کان است و فیروزه پنج قسم است نشابوری و غزنوی و ایلاقی و کرمانی
و خوارزمی و عراقی نشابوری را باعتبار رنگ انواع است اول آنکه نام دیگر خا
ازرکی است و لطف و صفای زیاده دارد و رنگ ایشان مانند حسن مرتقانی
مزلف و ربیع الزرالت و فیروزه نشابوری فیروزه‌ای است البته الطبع صافی
که رنگ او تغییر پذیر نشود و این اصناف نوع است ابو اسحاقی است و سلطانی گر فیروزه
شیر فام پر حلاوت است و زرد مونه که گرد نقطه‌های زرد بود اما بطراوت
و حلاوت اقسام سابق نمی‌رسد و خاکی گر فیروزه آسمانی گون است و عظمه الحجری
که فیروزه رنگین صدف غالب نکی ازرک ما شیر فام است و فیروزه در ثبت
صفوه هوا صافی و در حالت کدورت آن کدر باشد و حجم او در روز ابر اگر
از حجم او در روز صحو نماید و لطفی فیروزه رخوا ازرک سفید فام است
و چون این قسم را در روغن تیره کنند رنگین شود لکن عیب آن است که او
تغیر پذیر شود و جوهریان این قسم را مسیحی خوانند و فیروزه در کمال ارش

گربه و فیروزه عجب البلیه با الماس سوراخ کنند در خزانه الب ارسلان بفولاد
و اشباه فیروزه سه گونه است مینا و چشم و خضرا که هر دو را از دورها بعضی
از دورهای می سازند و بعضی فلیز گران را بر برگ گربه و بعضی مانند فیروزه و
اشباه آن به جوهر شاس النیاس نماید و فیروزه بحسب مکان استخراج
آن از کان منقسم شود به قدیم و جدید و آب و رنگ قدیم بغیر بیرون نیفتد
و از آن چه بر روی سوخ بغیر و سهل باشد و بعضی بر آنند که فیروزه فائق
علی با خدا از جوب زیاده از پنج درم نیافته اند اگر چه فیروزه بکبر حجم بزرگ
الوجود است چنانکه از بعضی جوهریان مرویست که فیروزه ابلاغه که وزن
آن دو دانگ درم بود شنوده و چون محک نزد بیع ماه دینار قیمه کردم
و در تاریخ سلجوقیان مذکور است که چون الب ارسلان ملک فارس سخر
کرد از قلعه ~~[illegible]~~ اصطخر درجی فیروزه جنس برآورده که موازی
دو من مشک و عنبر می گنجید و نام جمشید بخط کبرانی بر آن نوشته بود و گویند
که بر تاج شاه مادگستر سلطان سنجر فیروزه بحجم و سطبی بزرگ بود و حکایت
کرده اند که کانی علم و دکار احمق بر جای که وزیر کبیر خدم سلطنت
و داد گستری کتاب البرغوه بیست ملکا لابیقی لاحد من بعدی

سلیمان بن

سلیمان بن داود علیه السلام بوده تخته از فیروزه داشته که همیشه
بر آن طعام خوردی و وردها کرده اند که در خزانه نوح بن
منصور صراحی فیروزه مخروطی بود که یکمن گلاب گنجیدی و در
نواحی نشابور جوهری شبیه بفیروزه از کانها فروشند لیکن آن جوهر
سکنه و آن جوهر را قطعها کبیر میباشد و از آن نرد و شطرنج و تخته و اشیای
آنها می تراشند لیکن رنگ و طراوت آن را بفیروزه بامر خاصه که
دلو به بوی رسد و فیروزه از طیبات زهره است **فصل دوم در ذکر معادن**
فیروزه و کیفیت تکون آن فیروزه را در حدود اطلاق و نواحی فرغانه و مرز
و خوارزم و کوهی که مشابه نزد کرمان است و کوهی که نشابور
و طوس است فروشند و از کانهاست و بهترین آنها کان کوه
نشابور است و در کوه نشابور هفت کان واقع است که از آنها
فیروزه را از آنها استخراج می کنند و بهترین آنها کانیست که معروف
بود ابو اسحق صاحب نفس فیروزی ابو الاعلی ابو اسحق نبی صلوة از جمله الطاف
وقت او آن فیروزه آن را کان اسحقی و ابو اسحاقی کوهیه و وزن
زیبق آنها کانیست که آن را مخدلب گوینده و چون فیروزه از کانی

برون آرند بجرح بلکه آب نه و بعضی را بکنند و بعضی را طرح
کنند و بعد از آن بسنگ نرم و چوب سیاه آن را جلا دهند و از
بلیناس روایت کرده اند که ماده فیروزه نوعی از جواهر کانی است که
بواسطه مصادفت حرارت بیوست منجمد شده از جسته کی بار شده
و در بعضی جاها اندراج یافته پس فیروزه حجر کانی شده و از بعض خلط در
معدن که ماده فیروزه رنجه کانی است و مصادفت موجب سودا
و استیلای حرارت بسبب احراق او است و از امتزاج سواد و احراق زرد و سرخ
که گونه فیروزه است والله اعلم فصل سیم در ذکر انواع فیروزه و قیمت آن
اینجا و علی اقسام فیروزه بسیار است و جنس و رنگ انواع او بسی
ابو اسحاقی بعد از آن ازهری بعد از ازهری سلیمانی بعد از سلیمانی زرهوبی بعد
زرهوبی عبد المجیدی و اندرونی و از این انواع فیروزه مذکوره عمده اینست
و بهترین اقسام بحسب رنگ سبز که قسم است بعد از آن ترجیح بسی آسمانی
و بحسب شکل نزد اهل خراسان و ماوراء النهر سکان و نزد اهل عراق و
شام سطح و نزد اهل خطا طرح فیروزه است که سنگ غریب اوی
استنجه لطف و آن را بسنگ چوب کند احسن کرده جلا داده باشند و چشم ثانی

سنگ حرب

سنگ حرب یا سیاه کنند و در بوزنشان و بر روبان از آن سازند
و فیروزه ای جاهای که زنم انداز لکبار و شرق و فتح باشد و در فیروزه
را رشته رخواسته و در بغداد و شام عزیز دارند و قطعه فیروزه ابو اسحاقی
یا ازهری رنگین صافی جایی که از معایب خالی بود و وزن آن نیم مثقال
بود و بیع آنصف دینار زر تا ده دینار ارزد و اگر یک مثقال بود طمع گر
با سی دینار و اگر دو مثقال بود پنجاه دینار تا هشتاد دینار و اگر سه مثقال
بود صد و پنجاه دینار و قیمت زیاده هم دینار با هیچ وانکه که از فیروزه
باشد بر زبر دینار تا ده دانگ و فیروزه زر مهانی را قیمت حیوانی نباشد
فصل چهارم در خاصیت آن الکانی زلغط فیروزه بفروشند
بصری گویند و از جواهر ملک نجات است و گویند داد نگاه در فیروزه
نگاه کنند آن روز مشاهده شاد ما بار و شکرد و گویند که حکمای سابق در کلام
روشنایی نظر فیروزه نگاه می کردند و گویند که فیروزه با خود نگاه دارد
بر دشمن ظفر یابد و در نظر مردمان عزیز باشد و از خشم زخم محفوظ و از بهر فیروزه
حجر الغلبه گویند و حجر الجاه و حجر العیش گویند و گفته اند که چون وی
از فخر محو باشد و در روز نوروز بعد از اول فصل بهار که در کس نهاده طبق

سماوی پر رنگ کند و نسیم صبا خریطهٔ پر غنچه را پاره کند بدو شی ... رت
از جیب شاخهای سیم استخراج کند و نرگس آزاده بر که سیکه
زر بار گشته طبلهای زر شاخ فیروزه خلاف گل را خانه و اشجار باغ
را هم از باد پر او نثار کند مار خار را زود شکل ضحاک سر بر آورد
و گنجهای گنج سرو که در دهان غنچه نهاده‌اند بر بازار بهار ساز اطلسهای
دلگشا رنگ چهار سوی چمن را آیین بندد و عطار باغ از ابر بهاری گوناگون
مصارهای شمال و صبا را اطاعت داده به سوی نسیم بهار نافهٔ
اسرار غنچه گشاده و چو ابکار خارجهای گل چراغ شب بر زبرجد قبه
گل شکسته برگ باران ابر بهار دارند و کلاه شکسته زرک غنچه زنارک
شاخسار بهند سعد طبلهای اران ریش جواهر تیلی بر زمره فیروزه در
مجالس هست آیین احضار کنند و از لطافت ... جواهر آنچه لعل را احیاء
دهند لعل از آن جواهر در کانهای نیشابور ... ابواب زهره وارد
سافاتی زبری ... ... مذکور ... باشد و ای ...
جای گذرد ... و پیای تناول کنند و بعد فیروزه جبر باشد **فصل دوم**
در بیان امور دیگر که فیروزه را دفع بربا و ... ای از آب

بهار

و هر ای حمام آب فیروزه برود و از ملاقات روغنی طراوت آن
نابید گردد و از نم و بوهای تیز مانند ریحان رسد اما به دو جهت فیروزه گرد
سنه بود و از این جهت طراوت و لطافت او در دست فضا ای زیاده گردد
و هر قطعه فیروزه باشد هر قطعه دریا یه گرد **باب نهم در بیان مهره و پازهر**
مهره حیوانات جمعی بر آنند که لفظ پازهر در اصل پاک زهر بوده یعنی پاک
کننده زهر و به واسطه کثرت استعمال حذف کاف کرده‌اند و پازهر دو گونه
فصل اول در معدنیات پازهر دو جنس است کانی و حیوانی پازهر کانی
پنج نوع است زرد و سبز و خاکی و شفیر طلایی خطو سفید صافی و در آنها
نقطه‌های متفاوت از رنگهای مختلف می باشد و قطعه غیر ... می آ فته
و بهتر ... است که از آن زرد و نقطه‌ها و دسته ... و غیر ای ... شته
و اگر نوعی از پازهر اخضر که رنگ ... بود در آتش افکنند سیاه
شود و در آن خیری باشد که شود و دیگر ... آن ...
پازهر حیوانات خلاف جمعی بر آنند که ... رنگ ... است
که گاه سیاه و گاه زرد و گاه خاک رنگ بود و بر آن نقطه‌ها ... باشد
و ترده آن سفید بود و آن را زیاده از ... مثقال ... و جمعی دیگر بر آنند

که بازهر حیوانی دو قسم است لونی و شتانیا بازهر لونی سبک نرم زرد
گون است لیکن زرده تخم مرغ و آن را از و اکثنا با حجار روانگ با قبیله
و بازهر شتانیا سنگ بزرگ است که آن را حجر التیس گویند و بازهر حیوانی
اشباه می سازند چنانکه بیانش بازهر روشنان اشباه می افتد و بعضی از اشباه
بست که واقع در او و در رنگ او مایل کبود است و بر نقطه ها
است پرده او سفید است بخلاف اشباه و بازهر از علامات خواص است

فصل دوم در کان بازهر و کیفیت تکون و بعضی خواص آن

کان بازهر کانها و اماکن بسیار شان نسبه رشته اما کان بهتر آن در
اقاصی چین و هندوستان است و از عجایب مروی است که در بهار جزیره
این عمر بهر حوالی و در بعضی از اجهم رایج که طول آن عرض و عرض آن
گز و درجه است که تا رسیدم که از آن کان بازهر سفید که زرد نقطها
هر رنگ که استخراج شده و گویند که از کان زرد نقطها بازهر اکثر حجم
بر رون می آید که از آن جانها حیوان را سخت و در یکان گوشت مار از حیوانها
خلاف است جمعی بر آنند که در ظهر از رحم و دو جیبی که از گوشت مار آید و حیثیه
شمال و شرار است و البته از آب روان چنانکه رجوع یکفاق جمجمه بر

ازاهر

از آهوی زردی با سر دهد که زبان مار خوار بسیار است و چون از بسیاری
خوردن ماران گوزنان را حرارت بر مزاج مستولی شود در آب غوطه
خورند چنانکه ایشان را غیر از سر از آب بیرون نباشد در ماهها در آب توقف
نمایند در این اثنا بکار برای دفع شدت حرارت ایشان بیرون آید و در گوشه چشم
ایشان نهند چون با آنجا رسد آب انقلاب یابد و ایشان شکست بر آن لکه
و جوهری که در گوشه های چشم گوزنان گردد شود چون گوزنان از آب بیرون
آمده و برود شوند آن ماده در گوشه های چشمهای ایشان ماند که آب بر گوزن منجمد
گردد و چون این عمل مکرر واقع شود حجری کور کبیر و تقدر گردد و بعضه
و جمعی نا تا بر آنند که بازهر لونی در بر اره گوزن و بازهر شتانیا در رحم
زمین گرسنه ای وحشی که در حدود فارس می باشد تکون می یابد

فصل ششم در شناختن خواص آن

بازهر حیوانی از بازهر کانی
و لونی از بازهر شتانیا احسن و امتن می باشد و از رنگها بازهر اخضر رنگ
سوی حیدر بهتر بود و بعد از آن قوه زرد و سفید خام که آن را عرب خواهند
از قوه همه بهتر دیگر نیست و بعضی بر آنند که بازهر زرد در رنگ مخ کلیه که سخت
نشت باشد و زرد نقطها کوچک بود و کهنه باشد و در نازکی و نرمی بود و اسکی

جوده یار هر چند نوع توان کرد یکی آنکه چون پازهر را بینند و در شیر
ریزند و بخورد نوعی دیگر آنکه چون آن را در دبه عقرب یابند گزد
و اگر گزد باز نوعی دیگر آنکه چون مقدار دو جو پازهر را بینند و در حلق
افعی ریزند در ساعت بمیرد نوعی دیگر چون قدری از آن کوره چون مرغ
داشته در حیوانی که مار زهر نادر را گزد و چرچه لعوبت ماند و پازهر کانی
هم چنین خاصیت دارد و چه مرارت غیب مدام بر یکدیگر نقوه مرغ و پازهر حیوانی
بر بهای طلا احمر بیشتر **فصل چهارم در منفعت آن** چون پازهر
سفید کانی با آب بسایند و در عضوی که از ابطه ضربه یا سقطه تالم شده طلا
کنند ازاله الم و منع ورم نماید و اگر پازهر کانی را زود بسایند و بر موضع
زخم عقرب مالند نافع بود و اگر کسی زهر خورده باشد اجزای او در جسم او را
گزیده باشد مقدار دو دانگ پازهر حیوانی صحیح الاستخوان بر موضع گزیدن گزیدگان
بر نهند زهرهای موضع مکیده یا زنانا که هم تمامی خون بر تمام از آن جدا
شود چون مسموم پازهر را در دهان گیرد هم نفی و دفع شود و تا بر حالم را
خواه کانی و خواه حیوانی در جمیع سموم نافع است **فصل پنجم در بیان**
وجود پازهر با در کتب قدما مذکور است که مار زهره سنگ که در سر

از جنس مار

از جنس مار زهر که از قفای مارها که رسیده می‌کشند و مادام
که در درون پوست باشد نرم اندام بود چون او را بیرون آرند
و بر روی دست هوا وزد او را تیز کنند متحجر گردد و صلب شود یا نه خواهد
خروس بقی باشد و گاه بود که خطی کشیده باشد بر آن که اکثر آن را
پلاس سیاه یا لیله سفید شود و اگر بر موضع زخم مار بربندند زرد آب
از زنجار روانه گردد و مهره رنگ زخم مار بربندد و حیس باشد
تا تمام زهر بیرون آید بعد از آن باز افتد و اگر با خود نگاه دارد
زهر کمتر کارگر کند و در دیگر زهرها هم سودمند است و اگر بسایند و بر
موضع زخم مار طلا به کنند زهر بیرون کشد و مهره که سفید بود بسیار
عزیز الوجود و کثیر القیمه باشد اما در این روزگار مهره مار مهره زرد
و شبیه آن از سنگ مریم که سنگ با قوت است جبر شدند و سنگ مریم
نیز پلاس سیاه سفید می‌کشند تا اطلا که ای [illegible] ازین مهره
و در بنی پلاس است و در سنگ مریم این صفت است **حکایت**
گروه آنان که مهر دیگر یا مار مهره را سنگ بود در روز شیرینی ماری
کمکی سلطان آن عصر آورد و در قفای آن مار مهره خورد بود مار را

کنند و فقای او بسیار است و مهره سلطان فرخ جهر ذکر با
انفعال یافت و مال شخص دو چیز آغاز کرد روزی در اثنای سستی
از او پرسید که این مهره چگونه تعبیه کردی آن شخص گفت که نفتی
مار رسنگانم و سنگ مرهم در روی نهادم و در چشم دیدم تا که اشهم ما جفت
انه حال یافت بعد از آن آوردم و سلطان فرخ چهر و خواص مهره سفید
بزرگ و درشت اندام است و در و دانها نا زرد و شکل مار جهره
قریب است و در شفای بعضی غزان بیا نه کوشت و پوست گفته‌اند
چه به و کم خوری را مهره چاشت خو مهره زهر را دافع بود و حروف
آن به فوق داشتند و ممنون نباده نزار در دار معلم اول برد که
جهر استماع کرده که در سنگ دان خروس گفته‌اند چه به جوی بر
کودک بندد در خواب فزع و اضطراب نکند و اگر بر دیا خود
نگاه دارد اکثر باه کند و اگر بر مصروع بندند نافع بود و جوهری
که در باره بقوه می باشد اگر کسی نوده در خشم کشند نفعه برابر
کند و از زوال آب آنچه در ره خواب شد و در بکی منشی اد کی
را اهل صاحب بود و نه باعث خشم باشد فصل در شعور بیست

که جوهر

که جوهر در جوف بحر خلاف حاصل شود اگر بر بازوی مصروع
بندند صرع او زایل شود و در جوف او دو سنگ گفته‌اند یکی با به
یکی بزرگتر و یکی بجنه رنگ و هر دو را در پاره پوست کوساله با به هم
که بر بازوی مصروع بندند باب دهم در عقیق فصل اول
در صفت آن عقیق معدنی نوع است سرخ جگرگون و سرخ گلگون و زرد
و سفید و سیاه و ازرق و دو رنگ و طبع عقیق ما جوهر ثابت
صلابت از و سوخت جا یافت و از این جهت نقشها بر او زنگ برای
توان کرد و از او مثل الف جبار که مانند کمر و انگشتری و دسته کارد
و سنولنا ر عقیق اقا ست فصل دوم در جحود کیفیت گفته‌اند و کان
عقیق در نواحی صیف و عدن از بلاد یمن و در حدود سند و در روم و
بصره از عراق عرب نیز می باشد و ما و ه او رد و لسوی ما ممه دوست
دارد و برابر سطح امری که منع از ضرورت نتوانا بکنند لباس عقیقی
فاعت بکنند پس عقیق حجری با فوائد بود فصل سوم در ذکر انواع
و قیمت آن عقیق زرد معالجا نتفاف بهترین انواع بیجابه و ریدمان
ترجیح زردی که مایل به سرخی باشد و ازرق و سیاه بهتر از سفید

دسفه از همه بدتر و بحسب کان عقیق یمنی از سایر اقسام اعلی و احسن
و عقیق پسندیده او دوران است و تمیمه انگشتری از عقیق سازی حکاک
درم و غیره کهن و رهی و تمیمه و دسته کارد کما ینبغی و نهار است و قیمه
و عقیق سرخ زاده و عقیق سرخ زرد در قیمت زیاده است و بواسطه
بسیاری عقیق را قیمه بسیار نیست **فصل چهارم در خاصیت های**
عقیق گرم و تر است بطبع خون و جگر را آنچه که گرم و خشک و بار
نوع از انواع عقیق که مسواک کنند رنگ دندان ازاله کند و رنگ
دندان سفید کند و منع بیرون آمدن خون از اصول اسنان کند و تخم
به عقیق احمر که زرد و از سفیدی خطها باشد منع بیرون آمدن خون از سایر
اعضا نماید و زنان دایم الطمث را نافع بود و اگر عقیق با خود نگاه
دارند از دشمنان هراسان نشوند و بر ایشان ظفر یابند و اگر شخصی بر
حک کنند بر با خود دارد ... از وی زایل گردد و او را در نظر
مردمان شکوه و وقار حاصل شود و اگر عقیق سوده بر موضعی پاشند که خون
از آن موضع باز ایستد خون از آن محل باز ایستد و اگر عقیق را سوده
شکند و در چشم کشند سفیدی که عارض چشم باشد ازاله کند و روشنی

بیفزاید

بیفزاید و نگاه داشتن عقیق بر وجود مبارک و خجسته و بیان آن گذشت
باب یازدهم در شناختن یاقوت لعلی معشی و بیجاده و ماه رخ
فصل یکم در ماهیت آن بدانکه لعل چهار نوع است ماده یکی که سرخ
روشن شفاف صاف است و بعضی جوهریان در وجه تسمیه آن با آن
اسم چنین گفته‌اند که آن حجری است مشابه نام یاقوت احمر دارد و آنرا
چون بیرون یاقوت احمر در رشته نظم می کشند که با زنان حامل
ماده یکی نگرید و بعضی که سرخ تر است و بعضی که بسیار است که زرد و جرنا
شوق در رفته لطیف و سبک است و اکثر افراد او را لعل ... و بعضی
که لعل حاصل است چون با ... رنگ کشند لعل او از ... شهد اگر
خواهند که لعل او با ... در شب جلوه کند و یکار با جلوه ا سفید
لعل با ... ماند و این ... تمام با یاقوت دارد و فرق
میان ایشان آنست که یاقوت از آن افضل است و اگر یاقوت را درد
که ... بجاده و ماده بجاده دارد
لکن سرخ او ... است و از بجاده ... و ... عقیق
و در شب آن ... آب ... وای جوهر از ... آفتاب ...

فصل دوم در کان آن کان بیجاده کان لعل است

و کان بیجاده و مادهٔ بیج در حدود بدخشان قریب کوه شغنان واقع است

و ارکان مذکور با کشمیر ده روزه راه است و اگر بیجاده از کان بکوه کشمیر برند

و بیجاده احول لعل در علاف بود و بیجاده در کوه را اهل آنجا می‌شناسند و چون

بیجاده را از کان بیرون آرند تاریک و بی‌آب بود لعل را آنکه او را

بتراشند آبدار و شفاف شود و هر یک از این جواهر شکسته کم‌بها شود

فصل سوم در تمیز انواع آن و قیمت آنها بهترین انواع

بیجاده رمانی است و قیمت مثقالی از او هزار و دویست دینار زر است

بعد از آن لعلی و قیمت آن نصف قیمت مادون بود از لعلی است و فروتر آن

نصف قیمت لعلی است و کمترین انواع عسلی است و قیمت آن نصف قیمت سماوی

و بالجمله قیمت بیجاده کمتر از ربع قیمت لعل است و هر چند سرخی بیجاده فروتر

بود و شعاع و لمعان او بیشتر باشد بیجاده خوبتر بود و بیجاده بدخشی از سنجری

احسن و اجود است و در قدیم الایام بیجاده را قیمت تمام بود و چون لعل پیدا

قیمت بیجاده شکسته شد و بعضی جوهریان ربیشه کم قیمتی بیجاده خوشی رنگ

کثرة الشیوع سماوی قیمت لعل عالی بود و قیمت بیجاده بجایه سماوی قیمت لعل ترکی است

و لعل دیار

و بعضی دیگر بیجاده عالی را از عیوب فامار لعل قیمت لعل بجانه و بیجاده مانند

قیمت لعل نازل در سلک تقویم می‌کشند و بهترین اقسام بیجاده بیج است

که آب او بیشتر و جلا او بخوه کردن اسفید کمتر بود و قیمت او از قیمت

بیجاده کمتر است **فصل چهارم در خاصیت آن** چون بعضی

در زمان سابق بوده حکما خاصیت آن را ثابت کرده‌اند و بیجاده حار

و یابس است لیکن حرارت و یبوست آن از حرارت و یبوست لعل

کمتر است و اگر کسی را استسقا ماء باشد مقدار چهار جو بیجاده

سوده بخورد شفا یابد و اگر بیجاده را با خود نگاه دارند خواب پریشان

ندیده و اگر بر موی سر مالش مالند گرم شود برگ کاه و امثال آن

جذب نماید و اگر برابر آفتاب دارند و بر ورد نگاه کنند مزاج چشم

تباه کند و رمد طاری شود و اگر جوانان مادهٔ بیج با خود

داشته باشند رغبت جماع نماید **باب دوازدهم در جزع فصل اول در معادن آن**

جزع چند نوع است بقراوی و حبشی و غیر اینها و رنگ آن چهار گونه

بود سفید و سیاه و سرخ و مرکب از الوان مختلف بقراوی سه طبقه است طبقه

اول سرخ غیر شفاف و حبشی هم سه طبقه بود و طبقه دوم شفاف

وحبشی هم رطوبت بود و طبقه که سیاه باشد حبشی و طبقه میانه سفید
واسم سنگ جزع الماس و یاقوت از جزع اغلب شود با آنکه بحسب وزن
وزن قریب عقیق باشد و در بعضی جزعها خطوط صورة مرغی یا دایره تمام
یا ناتمام مدور آید و از جزع مهرها و کمرها و نگینها و غیر اینها سازند و جزع
از مرغوبات بزرگ است **فصل دوم در کان آن**
کان جزع بسیار است لکن کان و معدن آن حبش و اعلا است حدود یمن
و نواحی ظفار یمن چینیان استخراج جزع از آن می‌کنند و جزع مجزع [illegible]

فصل سیم در [illegible] انواع و قیمت آن

اجود انواع جزع آنست که طبقات او بحسب [illegible] و رقت متفاوت
باشد و از خشونت و زحم [illegible] بوده آبدار و شفاف و مناسب الوان
بود و حق آنست که [illegible] انواع [illegible] باشد و جزع در دلالت موصوف
[illegible] و مواری [illegible] و در [illegible] ناصری [illegible] و در [illegible] بواسطه
[illegible] که دارد استعمال می‌کنند و [illegible] ندارد **فصل چهارم در
خواص آن** اگر یاقوت را با جزع سوده [illegible] آن را [illegible]
[illegible] مهره زر [illegible] کنند و اگر جزع در موی زنان آبستن [illegible]

بیاورند

بیاورند زادن بر او آسان شود و مسح [illegible] خون [illegible] و اعراب
بجزع تشأم می‌کنند و آن را جلا نگاه می‌دارند و میگویند [illegible]
[illegible] همه [illegible] الجزع در مجلس [illegible] بجزع تشأم می‌کنند
ازین است که استخراج آن از کان [illegible] می‌کنند و حکام [illegible] میکنند
و نگاه از هر که در خزانه ایشان محزون باشد در [illegible] اول مروی است [illegible]
مغموم و [illegible] ایشان [illegible] و خون بر او [illegible]
حضرت کنند **باب بیست و نهم در مقناطیس فصل اول در صفت آن**
مقناطیس چهار قسم است مقناطیس آهنی که مسمی است باهن ربا و مقناطیس
نقره و مقناطیس طلا و مقناطیس ارزیز آهن ربا سنگی تیره رنگ است
که جذب آهن می‌کند از معلم اول مروی است که ماده آهن ربا بعینه ماده
آهن است لکن بواسطه [illegible] حرارت و یبوست غلبه [illegible] کرده
و [illegible] است و کثرت [illegible] اتحاد [illegible] آهن و آهن ربا بواسطه
اتحاد ماده و تقارب [illegible] میل طبیعی [illegible] جبلی است [illegible]
که آهن ربا جذب آهن می‌کند و آهن بوی [illegible] که آهن ربا
[illegible] مثلا اگر طرف [illegible] دارد و [illegible] دیگر [illegible]

دیگر بر زبر آن اول نهند آهن ملصق شود و همچنین سیم و چهارم و پنجم و اگر
واگر مقداری آهن در میان طبقی نهند و قطعه آهن ربا در زیر طبق
بجنبانند آهن در میان طبق بحرکت وی حرکت کند و اگر آهن را
بر آهن ربا مالند و موازی سیم دارند آهن نزدیک آن رود یعنی آهن را
ای را جذب کند همانا ماده مغناطیس نقره ماده نقره و ماده مغناطیس
طلا ماده مغناطیس ارزیز ماده ارزیز است و ارسطو گفته که در کوه شرقی از آن
ربا نشانی جذب ارزیز و نقره و طلا کنند و مقویات معتبر آن است که
الماس حجری ذهبی است و جذب ذهب می کند چنانکه گذشت
و اگر آهن ربا با آب آهن روزه دار رنگ کنند یا در آب سیر یا در آب
پیاز اندازند یا سیر بسیار در او مالند جذب او ضعیف شود و شاید که بحد
رسد که جذب آهن نکند و اگر در میان سرکه یا در میان خون بز اندازند
و بعضی گفته اند که بر روز گذارند با قوه باز و جذب آهن کند و گویند
که سنگی رنگی است آهن ربا است که آهن از وی بگریزد و نفرت نماید و بعضی گفته اند
که اگر روغن زیت آهن ربا مالند آهن از وی گریزد و
مغناطیس نقره که آن را حجر الفضه گویند سنگی سفید است که لعبه ...

عزما

عزما سخت است و لطیف زبده البحر نامند و در نره یک بیشه که بر روی
آب باشند و موازی ... و حجر الفضه را از سیم گرفته نقره را
سوی خود کشد و مغناطیس طلا سنگی زرد است که زرد در او بغیر با ضعیف
است که نبود و جذب ذهب کند چنانکه آهن ربا جذب آهن کند بعضی
مردمان برآنند که قوه او در جذب ذهب بیشتر است که از وی
گرشافت زر را سوی خود برکشد و مغناطیس الارزیز سنگی ... که بیا ارزیز
است که جذب ارزیز کند

فصل دوم در کان آن

در قرب همدان و حدود هندوستان و نواحی زنگستان و دیگر محلها کان
آهن ربا است ... دار ... اول ... بحر ... دور
... آهن ربا است که چون کشتی ... آهن ... کشتی ... بسوی خود
کشد و از این جهت هیچ کشتی ... آن نواحی عبور ندارد و هر آهن
که در اعلی کان ... باشد قوه جذب او زبون بود و هر چه در اسفل آن
قوی تر بود جذب او قوی تر باشد

فصل سیم در تعریف مغناطیس و قیمت آن

آهن ربا از کانهای مختلف باشد و از هر یک حکم
دیگر است که بهترین رنگهای آهن ربا سیاه ... است ...

و هر آهن ربا که در جذب اقوی بود و ما ثله کشف نباشد بسیار نقب نمود
اشرف و اعلا باشد موازی وجه ارضی آهن ربا که ماهی و مثانی طلا
بها کنند و اعلا انعام مغناطیس ارزیز نقره و طلا است که در جذب
است انواع بعد و ایشان را بواسطه عزت فهم متعارف نیست **فصل دوم در**
خاصیت مغناطیس آهن ربا گرم و خشک است اگر کسی خورده آهن خورده
و آهن ربای برده با شیر یا آب فاتر یا شسته آن خورده های آتش یا
جذب کرده با خود بیرون آورد اگر از آهن ربا قلاده سازد و لوکش
و مفاصل را سود دارد و اگر در دست گیرد علت گزاز را نافع بود
و اگر زنی در مقام زادن بدست گیرد آسان زاید و اگر پیکان
در جایی مانده باشد و در رگ شکسته شود آهن ربا را بر آنجا نهند
با کزیزی بیرون آرد و اگر تیغ زهر آلوده زخم کسی زنند و آهن
ربا خورد سوده را گشته و مقدار سهار دفع کند و مغناطیس نقره
بقوت اربعه یابس است و بقوت بارد رطب اگر با آب در آن شویند
و در آن سفیده کند و اگر بر موضعی که موی باشد بمالند موی بریزد و اگر بر
رشته باشد ازاله خط کند و اگر لوده ای روی شود منه رویا

با طراوت

بر طراوت کند و از بالا سرد و اگر در جراحت استعمال کنند ایام
علم نما بود و اگر خورده نقره کسی دیگر امتحه شود آن تمیز توان کرد
و مغناطیس طلا حار یابس است و اگر خورده زر با خس دیگر مخلوط شود
و این حجر را برابر آن بمالند خورده ها جذب کند و مغناطیس ارزیز
تمیز ارزیز از رخس دیگر توان کرد **باب چهارم در سنباده و فصل**
اول در ماهیت سنباده سنگ صلب مشهور است که در آهن و فولاد اثر کرده
اثر کند و ارتش نما تر نشود و از کیان سنباده و اشباه آن اشیاء واقع
شود تمیز مایی صنعت توان کرد و سنباده با الماس قریب است بر نهج
که جوهری بر آنند که نوعی ضعیف از الماس است و سنباده دو نوع
بری زنند و نوعی دیگر کوهی و عقد الماس از جواهر در یا بر مونه کرد
لکه از او منا تر شود هر دو در سنباده تحلیل است که بواسطه آن تمیز آن
نوعی ارقام اشیای صلب می‌کنند و سنگ را بر سنباده قیاس است **فصل**
دوم در کانهای کان سنباده در ماه لی بسیار واقع است از کنار دریا مسنانی
و سواس دیگر مانی و چشمه دنو به و حبش در شهر آنجا کان زنبه و بواسق
و کیفیت تکون سنباده قریب است بکیفیت تکون الماس **فصل سیم در**

مبحث انواع و قیمت آن اعلی انواع بیجاده که بر لعل بوده
و سوادی و فقدان رنگ پس در هم بوزن قیمت کنند لعل از آن بیش است
فصل چهارم در خاصیت آن بیجاده در درجه ثانیه بارد و در درجه
ثالثه یابس است چون بیجاده بر رنجه دلها بمالند و بر ریشهای کهنه پاشند
سودمند بود و اگر بیجاده سوده در دو ملاق بمالند دندان را جلا دهد
سنگهای سخت بیجاده سایند و صیقل شمشیر و کارد و امثال اینها بآن دهند
باب یازدهم در دهنه فصل اول در صفات آن دهنه سنگیست
سبز است که از رنگ زنگاری درخشد و بر او نقطهای سیاه یا سرخ
بود و بعضی بر آنند که در کهستانی دهنه سرخ رنگ بود شاهد اکثر آن
مس است و دهنه پنج نوع است سبز تیره و سبز زنگاری و سبز سیاه فام و سبز
سفید فام و سبز زمردی که در طراوت و درخشندگی شبیه زمرد زنگاری
و دهنه مشقوق ... و دهنه ترکی و ... و دهنه ... کوهیه
در ولایت شام و فرنگ از انواع ... دهنه ... و ... کوهیه
زیتی و ... و عزیز ... و در ... و لایت ... دارد
و اگر روغن زیت در دهنه بمالند رنگین شود و حسن و طراوت

ادبوله

بیفزاید و اگر بسیار استعمال کنند کهنه گردد رنگ او و بهای او
مایل شود و حسن و طراوت نایاب شود و نور و فروغش باطل گردد و دهنه
مانند فیروزه در حالت صفوه هوا صافی و در حالت کدورت هوا کدر گردد
و از عجایب ... آنکه ... و دهنه ... و در ...
... از آن ... و لطف ... حاضر شود و دهنه از
... است فصل دوم در کان و کیفیت تکوّن آن
کان دهنه در ... کوهستانی ... جبال غرب و فرنگ و نواحی
کرمان و ... و قرب ... کرده و در کهستان و ...
... و از ... دهنه ...
که در ... دهنه ... آن که
... که ... است ...
... بسیار ... و جوهر ... آن
و دهنه ... است فصل سیم در انواع و قیمت آن دهنه ...
... خوش رنگ ... به زمرد ... درخشد ...
باشد اعلی انواع دهنه بود ... بوزن حسن ...

رزمی ارزد و دهنهٔ کرک کرمانی و اصفهانی قیمت چهار هزار و فصل
چهارم در خاصیت آن — دهنه در حرارت و برودت معتدل
است اگر آن را با آب حل کنند و در محل زخم مار و عقرب طلا کنند
نافع باشد و اگر مسموم دهنه سوده بخورد سود نبخشد بلکه اگر مسموم
نباشد و بخورد کار سم عمل کند و اگر دهنه در دهان بگیرد و بر زبان
زبان رسد و اصلاح آن شراب کهنه و روغن و سکنجبین کرد و اگر دهنه
شربتی در آب حل کنند و در چشم چکانند رگهای چشم خشک شود و درد و شبکوری
بفزاید و اگر دهنه را با زر حل و در یک جا بنهند طلاوت و فروغ
زر چند کم شود و اگر ذره‌ای دهنه را با زر گداخته [illegible] لگام و رخ
فام گرداند و جنین [illegible] که [illegible] مرغ کنند

باب یازدهم در لاجورد فصل اول در صفات آن

لاجورد سنگی است مشهور منحصر در چهار نوع بدخشی و دیگری
دو زنگاری و دیگر بابا لاجورد بدخشی و وصف است رنگی نقطه
های زرین باشد و رنگی باشد و [illegible] که لاجورد با خاک یا سنگ
سفید آمیخته باشد و از لاجورد کاسه و کوزه و کمر و گلابی و انگشتری

و تمثال

و تمثال این سازند و اگر ریزهٔ لاجورد در آتش اندازند دودی
گوناگون برآید و زهره بر لاجورد مسلوب است

فصل دوم در کان و کیفیت تکوین آن

کان مشهور لاجورد در کوهی است که
مشهور است لاجورد و از ختلان قریب شهر بدخشان و در نواحی کرمان
و کرمان و غیر آن معادن غیر مشهور دارد و ارسطاطالیس گفته است که مادهٔ
لاجورد متوجه صورت کاسی است لیکن در امتزاج رنگی کثرت حرارت
بر رطوبت استیلا یافته و رنگ او مایل بحرارت شود و بعد از آن
بواسطهٔ [illegible] پیوسته گردد و لاجورد حجر کاسی است

فصل سیم در تمیز انواع و صفت آن

لاجورد بدخشی خوشرنگ
صافی که بر او نقطه‌های زر بود [illegible] انواع لاجورد بهتر باشد و امتحان
جودهٔ لاجورد چنان کنند که قطعه از آن بر روی آتشی نهند که عرض لعل
و یاقوت [illegible] باشد اگر زمانه [illegible] لاجورد [illegible] و اگر
شود [illegible] باشد و [illegible] و قیمت غیر مغسول [illegible] مغسول است

فصل چهارم در خاصیت آن

لاجورد [illegible] بار [illegible]
در اسهال سودا [illegible] و قوت لاجورد مغسول از غیر

مسهول جبر برد و مالیخولیا و بیا خوابیا دور و جگر را نافع بود و اگر لاجورد
با روغن در موی مالند حسن و طراوت موی بیفزاید و موی را جعد
گرداند و اگر در اطفال بندند فزع کم کنند و در قسمتان و الوان
لاجورد را در اکثر نقشها استعمال کنند **فصل پنجم در کیفیت حل لاجورد**
غسل لاجورد جنسی بچند طریق توان کرد یکی آنکه دو جزو لاجورد از
رفت رومی سیاه و سفید و در روغن زر کوبند تا با هم کل ممتزج گردد
و با قدری آب پاک با کرباس بپالایند و با آب گرم از قطعها شوینده و
مانند حلوا آن بیرون کشند تا سفید شود پس لاجورد مرقوق مسحوق با آن
خمیر کنند و ترتیب چند گاه گاه می مالند بعد از آن با آب گرم در
ظرف چینی نشینند تا بتدریج ته آب ازو فرو دلد آب اول دیگر
و آب میانه میانه و آب آخر دون بود **طریق دیگر** که جزوی
مصطکی و نیم جزو در روغن با آتش نرم بقوام آرند و نشانه قوام وی
آن است که قطره آب بر وی چکانند منعقد شود و مانند نقطه بر روی
آب بر بندد پس لاجورد مرقوق مسحوق با آن معجون خمیر کنند و با آب
نرم شوینده تا بتدریج ته آب از او فرود آید آب اول اعلی و آب وسط

ولطا پروا

وسط وسط و آب آخر ازل **طریقی** دیگر آن است که دو جزو صابون
ارزانیج و کندر در ظرف رویین سفید کرده با آتش نرم گرم کنند
چندانکه گداخته شود بعد از آن لاجورد کوفته را در آب سرد کنند و در آن
ریزند چندان بکوبند که لاجورد بیرون آید فهو المراد و اگر بروی آب
قدری روغن زیت باشد بیارند و در ظرف چینی ریزند و چند روز
بگذارند که سنگ و خاک که بلاجورد مخلوط باشد رسوب کند و لا
جورد طفو نماید پس لاجورد از حجر آن بگیرند و درین اعمال مرارا
ثلث لاجورد نقصان پذیرد و طریق غسل لاجورد حجر جنسی
آن است که لاجورد مرقوق مسحوق دو مثقال برده تخم مرغ خمیر کنند
و تخته بمالند و اندک اندک آب گرم بر آن بریزند تا تمامه شود و آن
شود بعد از آن ساعتی بگذارند تا لاجورد رسوب کند و آب را
در ظرف دیگر کنند و باز آب گرم بر آن ریزند و بدست برمالند
تا به چهار نوبت مرتین و ثلاث عمل کنند و آبها را در ظرفی جمع
کنند تا لاجوردی که در او باشد رسوب کند بعد از آن لاجورد
رسوب کرده فرا گیرند و به نوبت عمل مذکور را اعاده کنند مرارا

آب از سر آن بریزند که لاجورد در مرتبه مغسول بود **باب سیزدهم**

در بسد و مرجان جمعی بر آنند که بسد فارسی مرجان است و جمهور
بر آنند که بسد اصل شجر است که بر کرانه رسته و مرجان فرع آن

فصل اول در صفات آن مرجان چهار نوع است سرخ و سفید
و سیاه و تیره فام و جمیع قسمها مادام که در زیر آب دریا
گسسته باشد نرم اندام و سفید فام است و چون از دریا اخراج نمایند
و هوا در آن اثر کند سخت و سنگ گردد بحسب استعدادات رنگهای
مختلف پیدا کنند و بعضی مردمان بر آنند که انواع مرجان در دریا
صلب و مختلف الالوان اند و گاه باشد که مرجان بشکند اجزای مجوف
بود و قطعه کبیر قیمت از عقده خالی باشد و گاه باشد که قصب او مستوی نباشد
بلکه پیاده در شیبی بود چون مرجان شجر است که بعد از استخراج متحجر شود جمعی
بر آنند که گویا آن بین عالم نبات و جماد واقع است و گاه باشد که بسیاری مرجان
در اشتباه آن اشتباه واقع شود و بهتر مرجان از آن انواع آنست که از مرجان
[illegible] دریابها می‌باید و از انواع [illegible] و اگر مرجان در بهای روغنی است
لذا از خوش رنگ شود و برق گردد و جبین و بهار آن [illegible] اگر

و در اگر

و در کتب لذا از [illegible] نرم اندام و سفید فام گردد و چون بسیار [illegible] از کتب
الکلالی [illegible] و از مرجان و سبکبار [illegible] و مثال آن بر رشته و در بلاد
بسته و خطوط و بهادار و اکثر زیور زنان و بت رویان از مرجان
می کنند و از نفایس مروی است که حجره از مرجان در خزانه حمزه [illegible]
و بدر [illegible] طول الفی [illegible] و لطف [illegible] بری بود و [illegible] عرض و عمق آن
موازی [illegible] بود **فصل دوم در کان و کیفیت استخراج آن**

در اراضی [illegible] افرنجه در یای [illegible] واقع است که از تلاطم
امواج [illegible] آن [illegible] و مرجان را بر فراز آن [illegible]
[illegible] **شعر** ازین شرح [illegible] :: [illegible]
چنین در ابروی :: [illegible] :: [illegible] که خاک بر
[illegible] عذار [illegible] :: [illegible] نگارش و در مجلس
از بحر [illegible] خواهند شجر مرجان چون خط عارض
[illegible] در آب [illegible] مادام که شجر [illegible] آب دریا
مانند قوت [illegible] نرم اندام و [illegible] اعراض [illegible]
در استخراج آن رنج بسیار می کشند از [illegible] و شجر مرجان

در بحر فرنگ ام بسته لیکن لواسطه انکه ای دریا در غایت عمیق است غواصان
او هام ارانداران ای بیرون نه بیایران کرد و بسکر عقد چنانکه در رو
برود دلفعران ببعد از رسید استخراج مرجان از زاری کمر می کشند
واز برای استخراج مرجان از ای کمر می کشند واز برای استخراج مرجان
دامی لسیار سهوار ترتیب کرده واز اطراف ان کنه های رصاصی
اویخته اند لبس در موضعی که رست شجر مرجان است دام برکرد در آب
می افکنند اورا در آب فرو برده بر روی شجر برکو رمی افته بعد از ان
بنری که ریوام بسته اند می کردانند تا دام بر شاخهای شجر می پیچد
و مردمان قوی هیکل بالا می کشند تا بنری از ان تا دام بالا می آید
پس لبه مرجان جدا می کنند و مرجان از غصنها ریزرا دست نه بند
بلجا بنه وبرهان می سا بند و لیکن ده سوده جلا می دهند واکر استخوان
بفولاد وسی بموم سوراخ می کنند فصل سیم در انواع
و قیمه آن بهری مرجان مرجان شهر بحره که بحر است
سریع الانکسار متوری الغصب است که از عقده و تجاوف خالی بود
و قیمت برطل مرجان مرشبه جلا ناداده در افواهی ارج و نمار

ما لغف و بار

ما بنفـ و بار و نار زر سکه منزلیست که بهر و نباری با صطلاح
ایشان ده درم سکه است که عبارت از پنج درم باشد است و بحود در
جای است که مرجان خام از افرنجه باسکندریه عطر می رسد
و در اسکندریه ان را می بر اشند وجلا می دهند و بهار ان بعد
از تحت جلا و تحب جوبه و رجاست لون و کبر و صغر ولکن تفوقت
جلا ضعف قیمه مرجان خام مختلف ان است فصل چهارم در
خاصیت آن مرجان در درجه اول با رد و در درجه ثانیه یابس است
اکر بر اطفال بسته به از علتی الکان محرم شه واکر مصروع با خود نکاه
دارد نافع بود اکر از کردن بیاویزند جمیع امراض معده را لسانی
زایل کرده با سرد بسته بود و کرت کتلا مرجان تقویه بصری کنه و بران
ارائه و نه قطره است و سعف قلب و خفقان را سود دارد و تقی الدم
و ورم طحال و ریش امعا و عسر بول را نافع بود واکر سیم درم مرجان
سوده بسموم دافعه بود دارد واکر مرجان محرق در دندان بنشند
زنک دندان ازاله کند و دندان را جلا دهد ولثه را تقویه نماید
وطریق احراق ان است که ان را در ظرف جدید خزفی نهند و بران کل

لیکن بسیار نشکند و سوراخی که شب در شوره کرم کرداره بعد از آن
بردن از آن و بجهت صاف استعمال کنند **باب هژدهم در شب**
و آن دو باب است و الصحیح نزدیک به و بعضی گفته اند که شب سفیدی که به
شب سفید و سیاه **فصل اول در صفت آن** شب پنج نوعست
روشنی و سفید و سفید زردفام و سبز و زرد و سبز و سیاه و آن می گفت
مانند شبه و ازرق خاکستر فام و از شب معدنی و کانسه و انگشتری و کم
و نمکی و امثال اینها می باشند و در بلاد چین جوهری شبیه شب یمانی
و مقدار آن انشان بال آن است که از شب معدنی بوی و دوری آن بر خلاف
شب مصنوع و از ضربه لیکن شکسته نزد چینی که شبیه شب می سازند
... اصلاح آن می کنند که میان قطعه مصنوع و ما بین آن الا که
حرارت و مائیه مصنوع کم گردد و شب از شیر باشد قرار است
فصل دوم در کان و کیفیت آن در ولایت چین دور رود فاصله است
که با آن ... کوه که دارای شب سفید جز دو دیگری را فرود ...
خواهند در زمان آن شب سیاه استخراج ماه و ... حال است که قطعه ها
بزرگ از آن ... و قطعهای صغیر از آن ... باشد و در حدود کاشغر

ولی

ولیکن در کرمان بعضی انواع آن است و شب بحری قسمی است که ماده
او روی بوری جوهره نقره دارد و بیش از آنست که جوهر نقره که بواسطه زیاده
و نقصان کیفیات لباس شب می پوشد **فصل سیم در تمیز انواع**
و قیمت آن بهترین اقسام شب سفید زردفام است که رنگ او شبیه به زاج
کهنه باشد و حاکی از آن که بیش چهار درم مثقال است و از اقسام دیگر موازی
نصف و در بعضی ارزد و قیمت شب مصنوع تعیین ننموده اند **فصل چهارم**
در خاصیت آن اگر شب معدنی را از گردن بیاویزند هر جا که بار معده
بود امراض معده را ازاله کند و قوه هاضمه را تقویت نماید و صحت معده را
می قطع کند و خاصیت آن از ماء عفن و اختلاط محرقه دور دارد و گزند مردم عزیز باشد
و بعضی بر آنند که قطعه شب در کشکره قلعه که نزول ماء عفن در آن معهود
باشد بهتر جرم ماء عفن در آن قلعه نازل نشود **باب نوزدهم در بلور**
فصل اول در صفت آن بلور از سایر جواهر الطف و صفی و اشف
است و از غایت لطافت و صفوت گویا اجزای هوا است و بواسطه
آنکه بسیار است قیمت بسیار ندارد و بلور دو نوع است سفید صافی و نزه
مایل به زردی که آن را بلور گویند و بلور را مانند آبگینه توان کرد

و چون مکرر از نه رنگ هم پر شود و این اسکام از او اشباه زبرجد
و لعل و یاقوت توان ساخت و شاید که بلور شبیه شفق باشد که آن را
شفق خوانند و از بلعجب بیراکی گفته می‌رود که از نوادر بلور
قطعه‌های کثیر الحجم کبیر الوزن مستخرج شود که بحجم و سنگینی کمتر [illegible]
باشد و از آن آلات مجلس و غیر آن مانند حقه و صندوق و حجره می‌سازند
از عجایب می‌رود که در زمان وی ماجرای از یک قطعه [illegible] از یک قطعه بلور
که چهار لنگ و در آن [illegible] نشست بحجره مجلس سلطان محمود ساخت
و هم از او روایت کرده‌اند که در مجلس پادشاه از یک قطعه خروسی از قطعه بلور
و هم که اندرون اجزای آن چیزی مانند [illegible] مخروف [illegible] که اگر شراب
در آن ریختندی می‌نمود که [illegible] جنبان می‌گردد و حکایت کرده‌اند
که در خزانه ملک غزنه چهار حجره بلور بود که در هر یک دو نماز [illegible] آب
بگنجید و گویند که سلطان محمود [illegible] و چهار [illegible] از بلور [illegible] بود
و خواجه ابوریحان از حکایات روایت کرده که گاه گاه در میان بلور [illegible]
و چوب و [illegible] باشد و گویند که در قطعه بلور دیدیم که در میان
یکی برگ سبزی و در میان دیگری [illegible] الله اعلم

فصل

فصل دوم در کان و کیفیت تکون آن

بلور کان خود بلور در اغلب مکان‌ها نشان می‌دهند [illegible] هندوستان
و ترکستان و کشمیر و [illegible] و حدود حبش و نواحی ارمن و اقصی [illegible]
بلور عراق [illegible] است و بلور [illegible] قلیل از [illegible] باشند و بلور [illegible]
سبزه [illegible] رنگ بود و از بلیناس می‌رود که بلور [illegible] است [illegible]
آنکه آن [illegible] فضله [illegible] الکل است و بعضی گفته‌اند که سفیدی
بلور بسبب کثرت رطوبت است [illegible] و در آتش از جمله [illegible] باشد
و کثرت لطافت [illegible]
او بسبب ضعف [illegible] است که [illegible] کرده

فصل سیم در ذکر انواع و قیمت آن

بعضی جوهریان ترجیح بلور یمنی بر بلور عراقی
[illegible] اند و بعضی ترجیح عراقی بر یمنی [illegible] بالاتفاق بلور [illegible]
گرانی [illegible] بلور [illegible] و عیب [illegible] است [illegible]
حجم متفاوت است مثلا [illegible] رطل [illegible]
باشد [illegible] دینار [illegible] می‌ارزد

فصل چهارم در خاصیت آن

کسی که بلور [illegible] دارد از [illegible] و خواب [illegible]

در امان باشد و اگر قطعه بلور صاف [illegible] باشد بر آب را روشنی
آتش بسیار دهد و در موضعی که عکس شعاع بلور بر روی پنبه افتد آن پنبه
یا خرقه پاره بنهند در زمان آتش بگیرد و مشتعل گردد و این خاصیت
بلور نیز شیشه را نیست که جسم صیقلی صاف اگر قطعه سنگ [illegible]
حکم دارد و اگر بلور در دهان گیرند تشنگی نشاند و اگر [illegible] بسته در [illegible]
بار بلور [illegible] ساییده [illegible] بگدازد [illegible] و برطرف کرده گردد **باب بیستم**
در شبه فصل اول در شبه [illegible] سنگی است که [illegible] رنگ بود
[illegible] و آن چهار نوع است نوع اول [illegible]
[illegible] است و نوع دوم [illegible]
و نوع سیم [illegible] نوع [illegible] و نوع چهارم [illegible] نوع اول است
[illegible]
[illegible] **فصل دوم در کان و کیفیت تکون آن** [illegible]
[illegible]
[illegible] **فصل سیم در تمیز انواع**
و قیمت آن نوع اول از [illegible] دوم [illegible] و سیم [illegible] چهارم [illegible]

دائمی است

دائمی است و قطعه [illegible] از نوع اول که مواری [illegible]
[illegible] درهم نادری می ارزد **فصل چهارم در خاصیت آن**
کسی که [illegible] با خود نگاه دارد دلیر باشد و از چشم زخم [illegible]
و اگر در شب [illegible] بالین نهد خواب [illegible] نبیند و اگر [illegible]
[illegible] نه [illegible] و اگر [illegible] باشد و قطعه [illegible]
[illegible] همین خاصیت باشد **خاتمه در اجزای منقومه**
[illegible] که در فصل اول [illegible]
[illegible] و آن سنگی سیاه [illegible] است که
[illegible] و [illegible] هندی و
فارسی [illegible] هندی از فارسی بهتر است و [illegible] از آن [illegible]
می ارزد و [illegible] در فصل اول [illegible] است و آن [illegible]
[illegible] امراض جسم [illegible] و حجر [illegible]
[illegible] **فصل دوم در [illegible] که آن را**
حجر [illegible] [illegible] و در [illegible]
[illegible] شاخ شاخ شود و چون

فی یعنی برنگ صلابه است نه آنکه نرم از آن بیرون آمده و طلق
از جنس انواع آن که بسیار است مانند بحره و در دار العیار مصر
برو هیچ ناصری بسوزد و کان آن در زاجر کرک است اگر فعالی شود
تب باشد حرارت نفی و اسهال مندفع گردد و مزاج خاکی
بارد و در طب است رقانی و تندرست جگر را سود کند بعد فایده
حجر هر است که در فصل و نیز گفت فصل سیم در طلق
طلق زر و عجب هوا او سنگ ناید ه هوا او از هوا ماننده است نازل
شود و چون در وی بریده منجمد گردد و از آن طبع طلق نقره
و بعضی طلق معدن منقوش طلق گر شود و اکثر بیرون این نوع را از جانب
طراوت و در خشندگی ستاره رنگین گویند و از آن ملا باعدد سازند که
لابا صد فی بسیار و شمار بود و بعضی دقاق در بیرون آن است لکعه اند
که در عملها ماننده حباب همه بالا رایت می کنند و در حد فی لب آب بر
جواهر در آب فرو برد و چون در طلق اجزای مانند عنبر منفذ
حک که در دانه است مثل لسانی در بانات باشد مذاب
شود و چون اشتعال برا جزای ساده ندارد بلکه همدان آب فرو رفت

لسان جواهر

لسان جواهر عنوان ساخته و این قسم از طلق آتش نبرد و عکس
نرباید بلکه اگر حک نمایند و در اعضا بمالند اعضا هم نسوزد و کان
آن در اکثر جبال واقع است بکلی رنجه جزیره قرص تمون می برند
اعلا و رخش است و طلقی که با در کان زرد زعفرانی باشد و کلی
واحد از نوعی طلق نها و نی عمران گرفت و بعطار قدر هم عمران گشت
گرفت و بعطار قدر هم عمران گشته و طلای صنعت طلق است که مارها
طلق را با قلا حیوان بحر ساخته که با قلا جهان شود و بعد از آن درباره
گرباس اسم گرفت گشتند و پاره طلق ما ریزها طلق سنگ درد دست
بمالند و عرق می کرد تا طلق ریزه بشود و ماننده شیر از گرباس
بیرون می آید اگر طلق محلول با قدری صمغ و زعفران بیامیزند و خط
بنویسند چون خشک شود مانند زر باشد و اگر با زعفران بنویسند
مانند نقره بود و مزاج طلق در درجه اول بارد و در درجه یابس است
اگر طلق محلول بیاشامند منع سیلان خون نماید و مثانه را نافع بود
و اگر با شراب بیاشامند با سمرم معاونت نماید فصل چهارم در
حجر المطر حجر مطر حجر الملک است و در جسم تخم مرغ کبیر که در بیابانی

رنگ آن سوسنی و شهوری و سیمابی است و آن بر نوع است سفید
مایل بنقره که بر رو نقطه‌ها سرخ و سفید داشته باشد و اجزاء وی عام
با ابلق خام و مرکب از رنگهای مختلف و در خاصیت آن خلاف است بعضی
بر آنند که حجری کاذب است و کان آن در اقصای ختا است و بعضی دیگر
بر آنند که حجر حیوانی است و در جوف بعضی از انواع خنازیر کوهی
می‌باشد و جمعی بر آنند که در مرز حبشی مرغ آبی است سرخ بال که در لجه
هست کیان را فرخ آب گویند و هنگام ربیع در جمع کردن فرخ
باشند لانه می‌کنند و در موسم صیف که آب از جوانان مرغ آب
فرو می‌افتد بشب اورا مرمازی دوزراع می‌کنند و حجر مطر از آن اخراج
می‌کنند و جمهور بر آنند که در این موسم که حجر مطر استعمال
کنند در موضعی که قرب معدن نسبه باران بارد و خلاف کرده‌اند
که سنگ برف و تگرگ حجر مطر است یا جمعی بر آنند که هر یک
سنگ دیگر است و بعضی گفته‌اند که سنگ همه حجر مطر است بسیکی اگر در
معدن باشیرای حجر در یک محل استعمال کنند باشد آن اقوی در
و برف و تگرگ در باب باشد و اگر معدن استعمال کنند از آن

مخصر

مشهور در باران باشد و در طریق استعمال آن هم خلاف است بعضی
بر آنند که حجر مطر در میان آب با مرطها که از محل معلق بیاورد
و بعضی دیگر بر آنند که جمعی از رکبان ترکیب استعمال آن واقف‌اند
و حرف تعلیم دیگران نمی‌نمایند دیگران برای اطلاع مردم و بعضی
از بعضی عزیز روایت کرده که در عسکر سلطان محمد خوارزمشاه در
موسم تابستان بری از رکبان استعمال آن نمای طرق نمود که در میان
خرگاهی بر گشته ده طاس جا بجا نهاده و دو قضیب در میان بسیار
طاس جر نکرده و قضیب دیگر در بالای آن استوار کرده و ماری رنگ
سنگ باران از قضیب فوقانی معلق آویخته چنانکه از سر مار تا طاس آب
برابر دو زراع بود بعد از آن دو قطعه حجر مطر در میان طاس آب
نهاد و بعد از لحظه بیرون آورد و دور نگه گرفته و هر یک را بجای
انداخت مار سنگها را متعاقب مذکور در آب نهاد و بیرون آورد
تا هفت نوبت این عمل مکرر کرد بعد از آن مقداری آب از طاس
گرفته به اطراف پاشید و پرهیز نمود در اثنای این عمل سر برهنه و
موی گشاده و عصا در دست و حنه داشته ملتفت در کمال پیش رو

دوست عباس علی شاه گرد و بعد از آن اثر شبه رگبار باران
بارندن گرفت و هم از راوی معتبر روایت کرده که بر سنگ حجر
المطر گفت که هر شبه منعقدی استعمال آن نتوانم مالیدن ما لا یعنی
از فصل فرزند باخویش و میوه خوش می آید و علفه نقوم و دوام دارم
دارالثقات مرویست که خوارزمشاه در اثنای تابستان متوجه ترکستان
شد چون نزدیک آنجا رسید برف و باران و سرما بر شبه استیلا یافت
که نزدیک شد که اکثر لشکر هلاک شوند چون موسم باران نبود و سلطان
دانست که برف و باران و سرما نتیجه استعمال حجر المطر است جمعی
در طلب مستعملان نمود هر که نزدیک لشکرگاه بود رفتند و کسی و برنز
که بعضی از کر رسول بود ایشان را بلشکرگاه آوردند و در باغ ایشان انها
الکلام [illegible] و در سنگ جایی است که اگر خواستند که از حجر المطر منقطع
شود و دست از مستعملان باشند و قصد هلاک او کنند او را ماهی طرافی
هلاک گردانند و حجر دیگر است که فرما او را خرمهره گفته اند و زد جهرا
مردم لشکر ترک مشهور است اگر آن را حجر تلیه باورند و آن را
می ترک کنار دار از راه جلف زرع و ثماران را استعمال می کنند

فصل

مجلس شورای ملی
کتابخانه
[illegible] ۱۳۰۲

فصل پنجم در حجر العقاب و آن سنگی است که چون آن را بشکنند از اندرون
آن آواز زنگ شنودن آید چنانکه گویا چیزی در میان آن می
جنبد و چون بشکنند در میان آن چیزی نبود و هر پاره را همی
صفت بود و اگر زنان حامله سنگ عقاب با خود نگاه دارند
و فنع حمل ایشان همان شود از ثقات مرویست که عقاب
بر دشواری بیضه می نهد چنانکه در زمان بیضه نهادن ناله او می
شنوند پس عقاب این سنگ را در آشیانه می برد تا در بیضه نهادن
زحمت کمتر کشد و مردمان از آن در آشیانه عقاب می یابند **فصل ششم**
در حجر یرقان و آن سنگی است منقش زردی و سرخی که از عجایب مخلوق
حجر بالاس سوراخ میان کرده و اگر آن را بر شبه [illegible] آن
سرخ بود مانند مهره آهن و کان حجر یرقان در حدود دهستان گنگ
و جمعی بر آنند که سنگ یرقان سنگ سیاه مدور خرد است که
چون بچگان خطاف را زعفران زرد کنند خطاف این سنگ را
بچه از آن زردی از بچگان باز آشیان آرد و بعد این سنگی از
خرد ستران بنهادن تب که اگر صاحب یرقان نگاه کاه ورسنگ

نرم کرده لگد کنند یا با خود لگد دارند یا بوره آن با آب بیاشامند
بسیار سود مند بود **فصل هفتم در حجر المغناطیس و حجر بادزهر**
حجر یا فقس الهی را کوزک گویند و آن سنگی است که چون در میان
سرکه اندازند در سرکه قرار نگیرد و بیرون جهد و اگر سوده آن در چشم
کشند سفیدی عارضی را زایل کند و تخم یا آن از چشم زخم ایمنی بخشد
و کان آن در مغرب زمین است و حجر جاذب نمک سنگی است که
چون زرد رنگ بر سرکه ریزند سرکه در جوش آید و در آن نمک آورد و
کان در حدود همه ساحل است **فصل هشتم در حجر الداب**
و آن سنگی است که چون آب بر وی ریزند آتش از وی برافروزد و چون
روغن ریزند بر وی آتش منطفی شود و کر برکان ازاد کرد آن
باشند و کان آن معلوم نیست **فصل نهم در حجر الیهود** و آن
سنگی براق درخشنده دریا که ها دام که سرور نقب و در شیشه
باشد نرم اندام بود و چون بر روی آب زنند و هوا در وی ماند که مفصل زود
و حجر الیهود دو قسم است قسمی سیندر و در حجم چون مغز پسته ای در حجم
زیتون یا کبیر و قسمی عرض ناخن که حجم چون حجم کنجشک ان کان آن

و در بالا

و در بالای و پهنای آن خطهای سیاه کشیده باشد و گاه باشد که
از تقاطع خطها صورتها پیدا شود و جمیع اقسام معده را نشو و نما را
بسیار نافع بود و خون از معده باز دارد **فصل دهم در حجر النمر**
و آن سنگی است ما کهر رنگ تیزی طعم که سوده آن لسان تر بود
و اگر حجر النمر سوده در ظرف ارزیر ریزند و از آن در چشم کشند
حرارت و فضا رنگش چشم تسکین کند و منع ریزش اشک از چشم نماید و
ورمهای حار را نافع بود و در شدنها آن او را ساکن گرداند
فصل یازدهم در حجر الماکو و آن سنگی است سیاه که از درون ترکش می آید
کرده کان آن از آن کراق باشد و بصر و چشم را نافع بود **فصل**
دوازدهم در حجر الدم که آن را شادنج گویند و آن سنگی است
که سوده آن به رنگ خون باشد و شادنج دو قسم است در قسمی پاره های
خرد و ریزان ارزنی در یکدیگر رسته است و این قسم را جادری گویند
و قسم دیگر پاره های بزرگ از پارهای قسم اول در یکدیگر پیوسته است
این قسم را عدسی خوانند و شادنج عدسی که اجزای او از هم
بگسل جدا شود خاک پاک باشد آهنی و اعلی بود و شادنج کرم

وخشک و لطیف است اثر را جلا دهد و چون [illegible] و داوک
جفت بار دارد و اگر شاذنج سوده بر طرح [illegible] زیاده را از آله [illegible]
و ورشه های کهنه را نافع بود **فصل سی دوم در حجر القمر که عرب آن را**
براق القمر گویند و آن سنگیست که بر آن نقطه است که بر آن نقطه [illegible]
ماه می افزاید و کاستی او [illegible] اگر حجر قمر شخص با خود آورد
و اگر در [illegible] فرو [illegible] ماه [illegible] شفا یابد و اگر زن [illegible] با خود
نگاه دارد بار آورد [illegible] **فصل سی سوم در حجر [illegible]**
و آن سنگیست [illegible] و انان [illegible] کلان [illegible]
فصل سی چهارم در حجر [illegible] [illegible] سنگیست [illegible]
[illegible] اگر [illegible] با خود [illegible]
الزم کردن آن [illegible] در خواب [illegible]
در شب [illegible] و [illegible]
[illegible] لازم است که [illegible]
[illegible] اگر [illegible] با خود نگاه دارد [illegible]
و [illegible] دارد [illegible]

[illegible]

[illegible] و [illegible] **فصل سی ششم در حجر [illegible]**
و آن سنگیست زرد [illegible] که در [illegible] می یابد [illegible]
در بار آن را [illegible] اگر مقدار [illegible] مثقال [illegible]
[illegible] و [illegible] مثقال که [illegible]
آن [illegible] مثقال [illegible] کنند **فصل**
سی هفتم در [illegible] که آن را [illegible] آن [illegible]
مار [illegible] و آن [illegible] که [illegible] زرد [illegible]
و چون آن را [illegible] آن [illegible] و [illegible] آن [illegible]
و [illegible] که آن را [illegible] و مار [illegible]
و آن [illegible] که [illegible] و [illegible] مار [illegible]
[illegible] و آن [illegible] که [illegible] مار [illegible]
[illegible] اگر مار [illegible] و در چشم کشند [illegible]
چشم [illegible] و [illegible] و [illegible] نگاه دارد
و چون مار [illegible] و [illegible] که [illegible] آن [illegible]
کنند [illegible] **فصل سی هشتم در حجر [illegible]**

و آن سنگیست که انگشت گران و لیکن گران اشتعالی کند و بحسب
حجم منقسم شود به دو قسم قسمی از آن خاک ریزه بود و در آن پاره
پاره های روشن درخشنده باشد و قسمی دیگر قطعهای کبیر بود که در میانه
آنها جسمهای روشن براق آسا باشد و بحسب رنگ سه قسم است سیاه خام
درشت خام و سرخ خام و زرد خام بهترین اقسام است و منفعتش در خواص
با مار فرشته شریک است و اختصاص دیگر دارد که اگر شقیقه معده و ...
می کند فصل [illegible] سرمه سنگیست سیاه براق
لطیف غیر شفاف و بحسب یکسان که چون منقسم شود با صفحها و هر دو
و ناتی و بحر جایا دکرها با صفحها بهترین اقسام است و از زیر سنگ سفید
مادی اصبهان است بعرار صفهانا هر دوی نوار هر دوی زمایا لوار ...
حرها یا و سرمه کرمانیا کمترین اقسام است سرمه صفهانا ری و لعل ... تمام
فواید دارد و سرمه عین صفهانا ری و لعلی جیلان قریب اکثر سرمه
نرم کرده در چشم کشند چشم را سیاه گرداند و مرغزای نگاه دارد
و از دشنها چشم را تقویت کنند و توتیا سه قسم است توتیای کرمانی
قندی و توتیای هندی که آن را توتیا روی لیکن گویند و توتیای

سفید

سفید صاف و بی شک است و توتیای زرد رنگ و توتیای کرمانی
بخلاف سایر اقسام توتیای صناعی است که از آن توتیای مصنوعی
توتیای پارده گویند و در نواحی کرمان که معادن آن است ظرفها می سازند
که تنوری مانند تا خوره می سازند و از چوبها بالا میخهای ...
و در دور آن لف می کشند و سنگ توتیا را در کله تنوری نهند تا
و آتشی قوی می افروزند و بخاری غلیظ از روی سنگ توتیا متصاعد
شود و در آن میخها نشیند و آن که روی توتیا مصنوعه عبارت از آن است و نه قسم
است قسمی که در سر میخها می نشیند اخف و اعلا بود و نفع آن در داروی
چشم اظهر و اجلا باشد و قسمی در میانه میخها می نشیند این قسم میانه بود
و قسمی در پایین میخها می نشیند این قسم اغلظ و اردا باشد و کان توتیای
هندی وادی است که در قلال جبال هند از ... حرب واقع
است و آن توتیا شفاف است که شبیه تمام ماهی ... دارد
و توتیای هندی در اطراف دریا باشد تا آن می یابد ... موج
دریا بکنارها می افکند و توتیای ... رنگ الطف و ابهی اقسام توتیا
و افضل آن است که توتیای هندی ... است و جمیع اقسام توتیا

چشم را نافع بود و اگر سوده زرنیخ در نفت بسوزند [illegible]
آب سماق را در نفت طلا بکشند بوی نفت را ازاله کند و اگر
توتیا با مس مزج نمایند مس را زرد گرداند چنانکه در رساله نقاله
تاشه خواهد آمد و توتیا در صناعت اکسیر استعمال می کنند فصل سیوم
در نسبت بعضی جواهر با بعضی جواهر ابو ریحان نسبت جواهر با بعضی امتحان کرده
و ارشاد را به روایت کرده اند از در روایت خلاف هست که مقدار
معینی که آن مقدار را یاقوت گیرد مقدار بود از یاقوت احمر سه دانگ
و سه تسو و از لعل پنج دانگ و تسوی و نیم و از زمرد چهار دانگ و تسوی
و از فیروزه و لاجورد چهار دانگ و سه جو و از مروارید چهار دانگ
و از عقیق و مرجان چهار دانگ کم جو و از جزع و بلور چهار دانگ کم دو جو
باشد و طلایی از یاقوت حجم جواهر است که ظرفی پر آب کنند و یک
جواهر را در آب اندازند مقدار آب که بواسطه جواهر از ظرف بیرون
آید مثل جواهر بود مقاله دوم در فلزات است باب اول در زر و آنرا
طلا نیز گویند فصل اول در صفات آن
طلا فلزی نرم اندام خوش طعم طیب الرایحه گران سنگ قریب باعتدال

و بواسطه

و بواسطه قرب اعتدال از کیفیات اربعه از عناصر اربعه جمیع احوال او
ظاهر و باهر است چه از حرارت [illegible] نیست که فرد [illegible] طلا از هوا
و زردی رنگ وی از آتش و گرانی سنگ وی از خاک و نرمی جوهر وی
از آب است و هیچ کدام از ارکان اربعه بخرابی ترکیب او نتوانند کرد
چه زر با آتش نسوزد و در خاک نپوسد و تغیر نپذیرد و از توقف آب
آب رنگ او خراب نشود و زنگ نگیرد بخلاف سایر فلزات و آن زر
که با جنسی دیگر نیامیخته باشد آن را خالص خوانند و اگر آمیخته باشد غیر
خالص و زر را که گداز با آتش کرده باشد نه غیر گداز [illegible] باشد آن را ناب
گویند و اگر گداز قسم باشد غیر ناب و اگر با زر جنسی دیگر ممزوج باشد [illegible]
مخالف ادا و زان کرده گاه گاه میان زر و اشباه آن که اکسیریان
می سازند اشتباه می افتد و بر زر شناسان هم وظیفه توان کرد یکی
آنکه زر خالص از طلای صحیح العیار بردن کرد و اشباه در طلای سیاه
شود دوم آنکه زر در زیبق فرو رود و در زیر آن قرار گیرد و اشباه
در زیبق فرو نرود و در زیر آن نایستد و اگر زر مذاب فرو ریزی
شوده پا برزه سفیده خام شود و اگر مس بپاره سیاه خام گردد

واگر با سرب و مروارسنگ سامره منقعت شود واز بعضی مجربان
مرویست که اگر قطعهٔ موش در زر مذاب اندازند آن زر پاره
شود واگر قطعهٔ گربه در آن افکنند بصلاح باز آید واگر از کار مار قلعی
به زر گدازند زر شکننده شود واگر قدری از آهن ما روی برخشه وارونی
افکنند آن شکنی را ببرد واگر قدری گوگرد در زر گداخته بریزند و
وقت ساعتی بر آتش بپوشند زر نرم اندام و سرخ فام شود و گاه گاه
بر روی سبیکهٔ زر خالص جرمی ارغنی پیدا شود که گاه مانند پر طاوس
درخشنده و گاه زنگاری و گاه خاکی و گاه سیاه فام نماید و بعد
از چند گاه رنگ زنگاری قرار گیرد و آن جرم را انجمن زر خوانند
که از جملهٔ ادویهٔ نفیس عزیز الوجود است و چون نضارت و لمعان طلا
مانند فقدان و کلال عوق و در عوض زوال و فرح و در بلاد کفر و اسلام
زینت جهان و زیب دهان بآن می کنند نزد جمهور الانام اکثر الاحترام
است و فضلا بعبارت شتی صفات آن را املا کرده اند
چنانکه شاعر گوید شعر وجهی سیماه صاحب عبارتی : نگارین رخ فرخنده دارد
و بر سیمای مردان را بوده باشد : کهر بر فوق زاده الظهر : عروسی نو

جوان

جوان کام را مهر : از دفتر جهان یار است هرکار : بهرکاری که
رفته برده دینار : و زر از مرغوبات جهان است فصل دوم
در کان آن کان زر دو قسم است کان زر خالص
که در آن کان بار زر جنس دیگر ناممتزج باشد و کان زر غیر خالص که در
آنجا بار زر جنسی دیگر آمیخته بود و کان زر بسیار است خواجه ابوریحان
در شرح کتاب تنبیع بقراط که کانها در حدود زابلستان واقع است
و از اسحق یهودی مرویست که کانها در دیار مصر واقع است و از
~~اسحق یهودی یا مروی است~~ در موضعی که طول آن بیست فرسخ و عرض آن ل
درجه واقع است واحمد طبیب ساوجی بر آن است که در نواحی دامغان
و جبال جنوبی کرمان چند کان زر غیر خالص مشاهده نموده و بر السنهٔ جمهور
مردمان مشهور است که اکثر معدن زر در دیار مغرب واقع است
فصل سیم در بیان انواع و قیمت آن طلای زر نرم اندام سرخ فام
که سرخی آن بسبزی زند بهترین اقسام است و بعضی تفاضل گفته اند که زر سرخ
طلای عیار بایه که مشابه حمرهٔ حمرهٔ آتش باشد و نرمی آن را امرور مری
برورش امتحان کنند چه اگر بسهولت بر موی کند زر نرم اندام و بسیار خوب

باشند و اگر خلاف این بود باشند به بود و چندانکه زر کهنه‌تر بود
حسن و نضارت وی زیاده گردد و چون نقود بسیاری اشیا
از طلا می‌کنند و میان مردمان کثیر الجریان است و اکثر مهمات انام
بواسطهٔ آن انصرام می‌یابد و انتظام می‌پذیرد حتی که زر را مادر عیش
الصفو و مکنهٔ الاحباب و قاضی الحاجات گویند چنانکه شاعر گوید **شعر**
ای زر تو یا اکه جامع لذاتی :: محبوب خلایق بهمه اوقاتی :: بی شک
تو خدا نه ولیکن بخدا :: ستار عیوب و قاضی الحاجاتی :: ضرب آن مصلح
به جهان بازار و سکی و رسم‌ها مختلف در بلاد روان کرده‌اند در ترکستان
زر شاد سکوک و در ختا و امیر سیمانی زر مصور ابصر و مصری و در مصر
و ایران زر منقوش باسم سلاطین در معاملات جاریست و در بسیاری
از بلاد زر و نقوده منقوش روان کرده‌اند ما زر آن ملک و پیروی نمی‌
فصل چهارم در خاصیت آن طبع زر و ابر حار و رطب و بروایتی
معتدل و رطب است دل را تقویه کند و امراض سوداوی را سودمند
بود و روح حیوانی را مدد دهد و درد دل و خفقان را نافع بود
و اگر عضوی به زر داغ کنند متعفن نشود و ریم نکند و اصلاح

پذیرد

پذیرد و اگر میل زر بر چشم اکحل کشند تقویه بصر کند و سوزش چشم دفع
نافع بود و اگر قدری زر در دهان نگاه دارند دهان خوشبوی کند
و رزش و دردی خواص اقوی بود و در آب زر گنب باشند دافع علل
و هذیان و لرزه آن آب زر را بسیار استعمال کنند **باب چهارم در**
سیم و نقوده آن را نیز گویند فصل اول در صفات آن
سیم فلزی شریف نفیس قریب بزر است لیکن در مرتبه کار چه با برابر
زر نیست به واسطهٔ ترج بطئی دارد با او و بی مصر نشود و بر روزگار
بسیار در زیر خاک بماند خاکستر نشود اما آن خاکستر را اسباب سیم
توان ساخت اگر با نقوده مذاب قدری نمک پیامبر اندکی سیاهی مایل
گردد و اگر مقداری از زر در و ریزند متغیر و زرد گردد و اگر ابر
باوی مزج کنند در زیر طرقه شکسته شود و گاه باشد که بر روی سیم
خالص نگاه که ریخته باشند جویی ارضی سیاه گردانیده و آن جوهر را ایمان
نقی گویند و از دود بسیار تباه است و نیز سیم از اشیاء ان نگاه
توان کرد و سیم از غرامات قریب است **فصل دوم در کان آن**
کان نقوده در اقلیم سوم است و از ضرب شرق در هر دو ترکستان

ونولستانی وازضرب منوب درارض روم وفرنگستان معدنی
بسیار واقع است چنانکه درارض روم سی وچند کان است نزدیک بهم
وسیم جمیع معادن با سرب آمیخته است بحث بمقدار از آن امتیاز
می‌کنند اگر سیم که حاصل شود زیادت از قیمه سرب باشد استخراج
سیم از آن کان می‌کنند واگر زیاده نباشد چنانکه در معادن اکثر
بلاد استخراج نکنند ودر بعضی معادن سیم در خلال سنگ گوگردی
می‌باشد وسیم از آن سنگ بر وطرانی جدا کنند یا آنکه خرده‌های
سیم از میان سنگ بجنبند طرانی ودیگر آنکه سنگ را خورد بسایند
وسیم آب وسیم از آن جدا کنند وسیم قلب ذهبی است که بواسطه
استیلای برودت ورطوبت رنگ او سفید گشته **فصل سیم در**
بیان انواع وجیده آن سیم دو قسم است قسمی از سیم دیگر سفید است
وبهترین اقسام سیم شدید البیاض نرم اندام است که بکوفتن وگسستن
ریزه نشود وسیم خالص عذب المذاق وصافی آواز است بدانکه
بصورت او سیم مخلوط بود وغیر خالص مر المذاق وجرس آواز است
که صوت او سیم مخلوط بود خالص باشد وچون سیم میان مردمان

گزیده‌تر

گزیده‌جوانی است و قیمه اگر بشمار نمی‌کنند و قیمه آن از هم کمتر نهان
نیست و بیان آن فایده خزانی ندارد و چون بسیار از مهمات مردمان
بواسطه سیم سامان می‌یابد در ثنای آن چنانکه در ثنای طلا مبالغه و اطرا
نموده‌اند کما قال الشاعر **شعر** لولا مخافة الله سبحانه : لقلت بالفطنة
سبحانه : وقال بالآخر للغاز سمیه : عجب لجوهر حسن بیع نسبة
بعد بنقره وسمی بجز از نقره هیچ عیب **فصل چهارم در خاصیت آن**
سیم بارد ورطب است در مفرحات رطوبات فضلی وضع کند
وفرح بیفزاید واگر سیم را در دهان نگاه دارند دهان خوشبو کند
واگر با داروی چشم مرض را تقویه بصر کند ونقره محمول کتاب
ولاشی زمان کرد **فصل پنجم در مس** مس نه نوع است نوع سرخ هایی
نرم اندام ونوع زرد فام ونوع سیاه فام وهیچ یک از فلزات
روی مس لرد ودر زمان کرمی [illegible] ازعیاس بر وراست
که کاسی نرشت طبع است قوه خود بیند و قوه غیر قبول می‌کند
ومطرایعت که عقد وعقد وطبس وتکلیس می‌پذیرد وفلوس مطر
بلاد وکثرت اثاث البیت والتی که [illegible] تکلیس بکوفرد ومثال

ان می کشند و مس عبارت و مشتبا بر مس زنبره است و زرد جمی
زنبره زنگ برنج **فصل اول در کان مس** در کان مس
فراوانست و معادن مشهور آن در بلاد دیست که هر کوه عود و بار کر
و وردم و آذربایجان و مس و اندلس و سستان و منار رود
و کرمان و بعضی بردمان بر آنند که کان مس در اندلس است و مس
مصنوع را نوعها را مانی لعب می کنند بواسطه آنکه در بسیار بلاد که
زرنیخ مس را با نوشادر مزج می کنند و در اکثر مس هیچ نوعی از جهت
آن را محسوس می کرنه و اینها نیز بر دست که ماده کان روی مس
صورت نهاده بهار روی دارد بواسطه مصادفت موانع از آن مس
زهبی مایوس شده که مرت کسی قبول کرده **فصل سیم در مراتب**
و اقسام آن مس سرخ صاف [illegible] لذا بهترین اقسام است و مس
سرخ صنف سیاه فام زبون تر این اقسام و تمیز مس در بلادی که
از معادن وی بعید است مانند مصر موازی ضعف قیمت اوست
و در بلادی که به معادن قربت نشد در مصر موازی چهل درهم و در هی
نقره میجر شده و در بلاد قریب معادن موازی فلسی ده

فصل چهارم

فصل چهارم در منافع مس
مس گرم و خشک است اگر مداومت نمایند بر آنکه
طعام و شراب خاصه ترش از ظروف مسی خورند امراض کبار مثل
سرطان و داء الفیل و درد جگر و سوء المزاج طحال و امثال اینها
بهم رسانند و اگر روغن [illegible] چند روز در ظرف مسی کنند و ترش بخورند
با ظرف مسین بر سر ماهی بریان کرده گرم نهند با بخار و در وجع
و کلف و امثال ایشان لسانی نیم در بدن عمل کند و اگر مس با سرکه
تر کنند و بجای نمناک بنهند زنگار آورد و آن را زنگار گویند و زنگار
سبب [illegible] را نافع بود و در مراهم لحم عفنه را ازاله کند و جراحت
کهنه را اصلاح نماید و لصلاح باز آرد و کهنه محرق در مراهم بسیار
استعمال می کنند و اگر [illegible] از کاس مسی ار کنار چشم کشند دگر
بار موی نروید و اگر مس تافته در آب فرو برند [illegible] از آن
و آن را [illegible] در خانه که [illegible] در آن خانه جادو باشد
ازاله نقره کند و اگر [illegible] بجای [illegible] نفع است
فصل چهارم در ارزیز و فصول آن را [illegible]
فصل اول در صفات ارزیز ارزیز قلعی است [illegible] نقره که بواسطه

سه صنف که در کان عارض آن شده از مرتبه نقره تا تنزل نموده
در خانه جرم و گرمیه رابعه و مرتبه النحوبک و از خود دستان خورده
دان سهمان خبث که در خانه جرم ارز بر از کثرت رنگی و کرامیه
رابعه از نقره مرتبه النحوبک از سطری کبریت است و از جهه سطری
کبریت ارز بر زرد نموده است و اکسیریان برخاسته کردانی صفات سیعفق
بادونبه ازاله میران کرد و چون این صفت زایل کرد و نقره مصنوع
حاصل شود اما در مقدمه رساله تقدیم پذیرفت که تعبیر و تبدیل فصول
در وسع عقول نیست و ارز بر سه نوع است مغاری و فرنکا و چینی
مغاری را بواسطه آنکه محک کرده اند قطعی نواله خوانند و فرنکا ارز بر
رم لزام زرد خام است که بعضی را بصورة ماران ساخته اند و لهار سکولان
فرنک نشان کرده اند و بعضی را دریکدیگر پیوسته اند و این بعضی را بردیان
پاره کو چنانکه اگر ارز بر در بلاد جاور در چقات بسیار بکار آید بکار دارد اما چگونگی
در آفتاب پاره بسوزد و از ارز بر ظروف سازند و مائی ظرف بسیمی
سفید کنند و اگر ارز بر خالص که غیر ارز بر بان نیامیخته بند باشی
گداز نه و در رکوی ارکنانی بریته بسوزد و مشتری برار ارز بر نیز است

فصل دوم

فصل دوم در معدن آن کان ارز بر و در بیشتر مکان واقع است نزدیک
و از چین و حدود بلغار و نواحی فرنک و ماوراء النهر و معادن ارز بر
بسیار ماده سیم تقیه صورة ذهبی است و بواسطه کم و بیش کیفیات
بجهة کمال که اتصال بصورة ذهبی است نرسد **فصل سیم در ذکر**
انواع و قیمت آن بهترین انواع ارز بر مغاری است که از بسیار انواع
روشن تر و صافی تر و سعه تر است و بعد از آن فرنکا و قیمه رطلی
ارز بر کما هی در هم نادر است **فصل چهارم در خاصیت آن**
ارز بر سرد و خشک است اگر مسحوق ارز بر در پشت بنده هر کس ماه کند
و احتلام باز دارد و اگر با گوشت درو یک [illegible] نیز بود
و اگر مسحوق ارز بر و ورق که با آب عرق [illegible] نهند و جوی که زردی
آرد [illegible] بر روی طوق که [illegible] رحمی آید [illegible] نافع آید و اگر
ارز بر بکلس باز و ضی در ریخته کیهار طلا کنند سود دستد بود و چون
اگر بر عضوی طلا کنند [illegible] از آن عضو بریان کشید
و در اجزای [illegible] کلس [illegible] شود و سعفه [illegible] قطعی خون از جراحت
باز دارد و اگر [illegible] طلا کنند نافع شود **باب پنجم**

در اسرب فصل اول در ماهیت آن اسرب نرمترین اجرام است و نسبت
او با آنکه در کان قلعی حیوانی یافته و زیبق که ماده اوست تمام
دردی در او تراب درشت بوده و بواسطه درشتی زیبق زود سیا
شکفتن نگردانید و بسبب نرمی در جاها کبریت سست او است
و گداز اسرب مانند گداز ارزیز است و از اسرب شنگرف سرخ
و مردار سنگ زرد و سفیداب حاصل توان کرد چه اگر اسرب مکلس
آتش بسیار برانند شنگرف شود و اگر در کوره که آن را کاه کویند
اسرب از نقره جدا کنند اسرب مردار سنگ گردد و اگر ورقها
اسرب در ثفل سرکه نهند سطح آن ببندد که سفیداب گون باشد چه
بر سطح مس زنگار گون می باید و از اسرب مکلس سفید سازند که از
جمله رنگهاست که نقاشان استعمال می کنند و محکی که نقره جمع شود و آن
از اسرب قلعی است اگر بشدادی آهنی با ضعف آن سفیداری [illegible]
بر ریزند و بگدازند از جمیع اسرب سفید لطیف حاصل شود و اگر اسرب بگدازند
و قدری نوشادر بر جا بر ریزند آن کدورت اسرب زایل گردد و مانند
نقره سفید و صاف و لطیف شود و رفع [illegible] اسرب [illegible] فصل دوم

کان اسرب

در کان آن کان اسرب مانند معدن ارزیز و کان در
اکثر مواضع واقع است و چون نوشادر بگدازد از اسرب [illegible]
لامحاله از کان اسرب جز د فصل سیم در ذکر انواع و قیمت آن
جنس تمام اسرب اصفهانی است و نوعی که از نقره جدا کنند و قیمت
او در طب برابری با مس است فصل چهارم در خواص آن
اگر مسح از اسرب تراشیده بر نشیمن بسته دارد احتلام باز دارد و اگر بر
روی سینه زنی که شیر آن رطوبت باشد با آب برگ با کاسنی [illegible]
طلا کنند ورم تسکین دهد و شنگرف از جمله رنگهاست که نقاشان بکار
می برند و در اصول حنا و مرهم ها هم مستعمل است و از سفیداب اسرب مرهمی
برای جراحت سازند که اگر جراحت [illegible] نافع است اگر سفیداب اسرب با روغن
زیتون خفاش طلا کنند سود دهد و مردار سنگ بوی اندام زایل
کند و در مرهم جراحت از عفونت [illegible] نگه دارد و چون
آن [illegible] اگر مردار سنگ و سفیداب بعضی [illegible] طلا کنند سیاه شود
و دودی که از سوختن اسرب خیزد [illegible] است اگر در [illegible] آب
حل کنند و در [illegible] که کرمه کان باشد [illegible] و اگر

جلارک شوند. **باب ششم در آهن و فصل اول در معرفت آن** در مقدمه گفته
تقدیم رفت که اجزاء زایبا با ماده آهن مخلوط است و از جوهرهای خورده
و آن بیرون نیست که غیر ذائب و کدورت لونی و لهذا آهن از جمله اجساد
حلال اجزاء مذکوره است و آهن دو قسم است نرم آهن و فولاد
نرم آهن چهار نوع است نوعی که صلابت بگیرد و از آن آلات
اکثر صناع میسازند و نوع دیگر آهن است که آب می گیرد و از آن
ستونهای روی و سقف و چاه و آلات کاران و زرگران میسازند و آن را
قاطع گویند و نوعی دیگر آهن نرم باریک ریزه است نوعی دیگر آهن
سفید فام نرم اندام است که ما ماهی نوع در ازرز ضرب تیغ دارد
و عرض دیگر ندارد و از این تیغ میسازند که باشد که کاغذ جهه و … نوع
بکلدار نز که این نوع را بجلاد اسلام آرند و فولاد دو نوع است یکی با
که آن راست در آن گوینده و دیگر که از نرم آهن بانضمام ادویه جوهر
سازند و گاه باشد که فولاد را ریزه کنند و در نرم آهن گدازند و از آن
امتزاج ایشان جوهری ظاهر شود که آن را جلارک گویند و از جلارک تیغها
و کتاره ها که اسم های آن گفته می‌آرند و امثال اینها سازند و لعرا دوم

بالحلاد

طلا به کشته، گوهر برارزد و جلارک چهار قسم است جلارک شاهی و
جلارک حامکا درزو هیا و غیر اینها جلارک شاهی را گوهرهای سفید درشت
سلسله شکل چو اینها بود درزو هیا را گوهرهای بسیار بزرگ باشد
چنانچه گویا سر انگشت نقش کرده اند و این قسم نقال کنند و جلارک
حامکا گوهرهای سفید بسیار دارد و بسی خشک و سریع الانکسار است و گاه
باشد که موارد سر انگشت بار زیاده از تیغ ها گوهر و سیاه فام شبه از آن
نقال نیکوتر باشد خاصه روحینی تیغ بود و دریچه و کتاره باقرب بشد
گویند که بر خصم مبارک است و آهن از منسوبات مریخ است **فصل**
دوم در کان آن کان آهن چون ره است فرد ماکان و در اکثر بلاد
موضع است و جلارک شاهی روزو هیا در هستند و جلارک حامکا در فارس
می سازند و طول آب بلادی آن جلارک است که فوری کل سرخ
و سرکه بی گاو ما فوری ملح و زاج سرخ ساییده در و جلی تیغ طلا کرده شسته
و تیغ بر آتش می باشد و هر دو جانب او بر قطعه مدرزی می‌نهند تا زمانی
که آب بگیرد **فصل سیم در بیان انواع و خواص** آهن قرنیا سفید نرم مرکور آهن
قسم است و شمر از آن موادی بکار دیناری مصری می ارزد و جلارک

و بلارک شاهی اشرف انواع بلارک است بعد از آن فولاد و بلارک
جوهری بواسطه آنکه زود شکند و کثیر الحجر است و در او این زیان
احداث بکی بر بلارک هندی به اشتهار و بعضی آن را سنجیده به یکی بیرون
آن را از موده بسیار خشک و سریع الانکسار است و عزلت و قیمه
آن تنزل کرد ارباب ذوق و مهارت گفته اند که آهن بکو
باید که سفید اندام بود و داد و راود طبع ماشه فصل چهارم
در خاصیت آن خواص آن انفع است عالی گفته اند که
هیچ حربه آن تمام نشود و رنگ آهنی که آن را اعوان الحدید
شکوهمند سوده های ضعیف را

مجلس شورای ملی
تاسیس ۱۳۰۲
کتابخانه

۷۷